



Money as a Pure Rent Factor: A Critique and Evaluation of the Keynesian Policy of the Euthanasia of the Rentier

Seyyed Aqil Hoseiny 

Assistant Professor, Department of Economics, Faculty of Literature and Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran. Email: aqil.hoseiny@gmail.com

Article Info

Article type:
Research

Article history:
Received: 2026/03/15
Received in revised form:
2026/04/17
Accepted: 2026/05/30
Available online: 2026/06/22

Keywords:

Nature of money,
Cheap Money Policy,
Socialization of Investment,
Financialized Capitalism,
Qard al-Hasana.

ABSTRACT

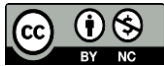
Objective: This article aims to elucidate the nature of money as a “pure rent factor,” critically assess Keynes’s proposed solutions for curbing monetary rent through the “euthanasia of the rentier,” and evaluate Thomas Piketty’s remedies for reducing economic inequality in contemporary financialized capitalism, while seeking to propose a more effective solution grounded in Islamic principles.

Method: In terms of its nature, this study is theoretical-analytical and employs a comparative critical analysis. Within this framework, Keynes’s views on money, interest, liquidity preference, cheap money policy, and the socialization of investment are first reconstructed. These views are then critically examined in light of Piketty’s analysis of the persistence of rentier dominance in the age of neoliberalism and financialization. Finally, the capacities of an Islamic paradigm based on qard al-hasana (benevolent lending) are explored as an alternative framework.

Results: The study shows that, by introducing money as a “pure rent factor” and challenging the naturalization of interest, Keynes took a major step toward understanding monetary rent. Nevertheless, his proposed remedies—namely, the cheap money policy and the socialization of investment—are not, by themselves, sufficient to eliminate the rentier. Furthermore, although Piketty, by explaining the predominance of the rate of return on capital over the rate of economic growth, offers a more compelling account of the continued dominance of rentiers in late capitalism, his complementary redistributive policies, such as taxes on capital and inheritance, are likewise unable to restrain the reproduction of rent and inequality without deeper institutional reforms in the structures of credit, property, and the legitimacy of monetary incomes.

Conclusion: The institutional reform advanced in this article for eliminating the “pure rent factor” is recourse to an alternative Islamic framework grounded in *qard al-hasana*. Through the prohibition of usury (*riba*), opposition to the hoarding of money, the strengthening of participation, the linking of finance to real economic activity and risk-bearing, and the condemnation of guaranteed income without labor (rent), this framework can provide a basis for eliminating pure rent, fostering stable and equitable economic growth, and reviving the moral foundations of society.

Cite this article: Hoseiny, Seyyed Aqil (2026). Money as a Pure Rent Factor: A Critique and Evaluation of the Keynesian Policy of the Euthanasia of the Rentier, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 52 - 75. <https://doi.org/10.22091/ise.2026.15586.1157>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <http://doi.org/10.22091/ise.2026.15586.1157>

Publisher: University of Qom.

پول به‌عنوان عامل رانت خالص: نقد و ارزیابی سیاست کینزی حذف تدریجی رانت‌خواران

سید عقیل حسینی

استادیار، گروه اقتصاد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. رایانامه: aqil.hoseiny@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۲۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۰۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:

ماهیت‌شناسی پول،

سیاست پول ارزان،

اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری،

سرمایه‌داری مالی،

قرض الحسنه.

هدف: این مقاله با هدف تبیین ماهیت پول به‌عنوان «عامل رانت خالص» و ارزیابی انتقادی راه‌حل‌های پیشنهادی کینز برای مهار رانت پولی از طریق «مرگ تدریجی رانت‌خواران» و راه‌حل‌های توماس پیکتی جهت کاهش نابرابری اقتصادی در سرمایه‌داری مالی شده معاصر و تلاش برای ارائه راهکاری اثربخش مبتنی بر مبانی اسلامی تدوین شده است.

روش پژوهش: این پژوهش از حیث ماهیت، نظری-تحلیلی است و با استفاده از روش تحلیل انتقادی تطبیقی انجام شده است. در این چارچوب، نخست دیدگاه کینز درباره پول، بهره، رجحان نقدینگی، سیاست پول ارزان و اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری بازسازی می‌شود؛ سپس این دیدگاه در پرتو تحلیل پیکتی از تداوم سلطه رانت‌خواران در عصر نئولیبرالیسم و مالی‌سازی نقد و ارزیابی می‌گردد؛ و در نهایت، ظرفیت‌های پارادایم اسلامی مبتنی بر قرض الحسنه به‌مثابه چارچوبی بدیل مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

یافته‌ها: این پژوهش نشان می‌دهد که کینز با معرفی پول به‌عنوان «عامل رانت خالص» و نقد طبیعی‌انگاری بهره، گامی اساسی در فهم رانت پولی برداشته است؛ با این حال، راه‌حل‌های وی یعنی «سیاست پول ارزان» و «اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری» به‌تنهایی برای حذف رانت‌خواران کافی نیست. همچنین، اگرچه پیکتی با تبیین غلبه نرخ بازده سرمایه بر نرخ رشد اقتصادی، استمرار سلطه رانت‌خواران را در سرمایه‌داری متأخر بهتر توضیح می‌دهد، اما سیاست‌های بازتوزیعی مکمل نظیر مالیات بر سرمایه و ارث نیز بدون اصلاحات نهادی عمیق‌تر در ساختار اعتبار، دارایی و مشروعیت درآمدهای پولی، قادر به مهار بازتولید رانت و نابرابری نیستند.

نتیجه‌گیری: اصلاحات نهادی ارائه‌شده در این مقاله برای حذف «عامل رانت خالص»، تمسک به یک چارچوب بدیل اسلامی مبتنی بر «قرض الحسنه» است. این چارچوب از طریق تحریم ربا، مقابله با کنز پول، تقویت مشارکت و پیوند تأمین مالی با فعالیت واقعی و تحمل ریسک، و تقبیح درآمدهای تضمین‌شده بدون کار (رانت) می‌تواند مبنایی برای حذف رانت خالص و تقویت رشد اقتصادی باثبات و عادلانه و احیای بنیان‌های اخلاقی جامعه فراهم آورد.

استناد: حسینی، سید عقیل (۱۴۰۵). پول به‌عنوان عامل رانت خالص: نقد و ارزیابی سیاست کینزی حذف تدریجی رانت‌خواران. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲ (۲)،

<https://doi.org/10.22091/ise.2026.15586.1157>، ۵۲-۷۵



© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم.

مقدمه

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه پول، به واسطه ویژگی‌های ساختاری و نهادی خود، به عامل رانت خالص در اقتصاد سرمایه‌داری تبدیل می‌شود؛ این امر چه نسبتی با سوداگری، کنز، نرخ بهره، نابرابری و تخصیص منابع دارد؛ و چرا از منظر کینزی، حذف تدریجی این رانت از طریق کاهش نرخ بهره و بازآرایی نهادی فرآیند سرمایه‌گذاری، نه تنها ممکن، بلکه برای کارکرد مطلوب اقتصاد ضروری است. به بیان دقیق‌تر، مقاله می‌کوشد نشان دهد که مسئله رانت پولی، یک مسئله فرعی یا حاشیه‌ای در نظریه پول نیست، بلکه در قلب فهم کینزی از بحران‌های سرمایه‌داری، ضعف سرمایه‌گذاری، تداوم بیکاری و نابرابری توزیعی قرار دارد.

در پاسخ به این مسئله، مقاله در گام نخست به تعریف و صورت‌بندی نظری مفهوم عامل رانت می‌پردازد و نشان می‌دهد که چرا پول را باید در زمره عوامل رانت خالص قرار داد. در گام دوم، سیاست پیشنهادی کینز^۱، یعنی «مرگ تدریجی رانت‌خواران»، از منظر نظری و نهادی تبیین می‌شود و نسبت آن با کاهش نرخ بهره به سطح صفر مورد بررسی قرار می‌گیرد. در گام سوم، بر بسترهای تحقق این سیاست تمرکز خواهد شد؛ بسترهایی که مهم‌ترین آن‌ها «اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری» است، زیرا بدون مداخله فعال دولت در جهت‌دهی به سرمایه‌گذاری، تضعیف رانت پولی و مهار سوداگری دشوار خواهد بود. سپس آثار حذف تدریجی رانت‌خواران در ابعاد مختلف از جمله صیانت از اقتصاد ملی، پیامدهای توزیعی مثبت و تقویت کارآفرینی تحلیل می‌شود. در ادامه، تجارب و شواهد تاریخی مرتبط با حرکت اقتصادها به سمت مهار رانت پولی و نرخ‌های بهره بسیار پایین بررسی خواهد شد. پس از آن، نقدهای وارد بر سیاست پیشنهادی کینز، به‌ویژه مسائل عملیاتی و نهادی پیش روی این سیاست، مورد بحث قرار می‌گیرد.

نشان داده می‌شود که کینز در تشخیص سرشت رانتی بهره و پول، تحلیلی نیرومند ارائه می‌کند، اما راه‌حل او به سبب خوش‌بینی به قابلیت مهار درون سرمایه‌دارانه رانت، ناکافی است. پیکتی^۲ تداوم تاریخی رانت و نابرابری را بهتر از کینز توضیح می‌دهد، اما راه‌حل او به مهار توزیعی پیامدها محدود می‌ماند و به اصلاح ریشه‌های پولی‌نهادی رانت نمی‌رسد. در نهایت نشان داده می‌شود که پارادایم اسلامی قرض‌الحسنه، با نفی ربا و تأکید بر پیوند تأمین مالی با فعالیت واقعی و مخاطره‌پذیری، می‌تواند چارچوبی تکمیلی – و در برخی ابعاد بدیل – برای مهار رانت پولی فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

پیشینه نظری

۱-۱. تعریف عامل رانت خالص

کینز اصطلاح «رانت‌خوار»^۳ را برای اولین بار در کتاب رساله‌ای درباره اصلاحات پولی مطرح نمود. در این کتاب، کینز در تحلیل تأثیر تغییرات قیمت بر توزیع درآمد، طبقه‌بندی اجتماعی سه‌گانه‌ای را بر اساس نوع درآمد ارائه داد (کینز، ۱۹۲۳: ۴):

۱. طبقه سرمایه‌گذار^۴
۲. طبقه تجار^۵
۳. طبقه دستمزدبگیر^۶

1. Keynes
2. Piketty
3. Rentier
4. Investor class
5. Business Class
6. Earning Class

کینز طبقه سرمایه‌گذار را به عنوان رانت خواران متعلق به طبقه وام‌دهندگان پول معرفی می‌کند. وی به هنگام تبیین آثار توزیعی تورم به نفع طبقه سرمایه‌گذار و زیان طبقه مولد، از رانت خواران سخن می‌گوید (کینز، ۱۹۲۳: ۳۰):

«از سوی دیگر، در این روزهایی که شاهد بدهی‌های ملی عظیم هستیم، تورم منفی (کاهش سطح عمومی قیمت‌ها)^۱ تعادل را به نفع رانت‌خواران و به زیان طبقات مولد جامعه تغییر تغییر داده و بار مالیاتی غیرقابل تحملی را بر طبقات مولد تحمیل می‌نماید.»

در اینجا کینز تمایز آشکاری میان رانت‌خواران (دریافت‌کنندگان بهره) و کارآفرینان (پرداخت‌کنندگان بهره) قائل می‌شود. از آنجا که درآمد بهره‌ای ثابت است، تورم به نفع کارآفرینان و به زیان رانت‌خواران است و بالعکس، کاهش سطح عمومی قیمت‌ها، به نفع رانت‌خواران و زیان طبقات مولد است.

از دیدگاه کینز، عامل رانت عاملی است که نرخ بازدهی روی آن بدون زحمت و تلاشی از سوی دارندگان می‌تواند افزایش یابد. وقتی کالایی سه ویژگی داشته باشد، مستعد تبدیل شدن به عامل رانت است:

۱. کسب تولیدی صفر؛

۲. کسب جانشینی صفر؛

۳. رجحان نقدینگی (تمایل افراد به نگهداری آن و قدرت نقدشوندگی سریع آن به هر چیز و هر چیز به آن).

کینز در یک بررسی تاریخی، دو مصداق اصلی را برای این عوامل رانت خالص شناسایی نمود: پول و زمین. از منظر کینز، گرچه در برخی از برهه‌های تاریخی مالکیت زمین درجه بالایی از نقدشوندگی داشته است، اما مهم‌ترین مصداق نظری و تاریخی «رانت خالص»، بهره بوده است.^۲ نکته اساسی در مورد عوامل رانت خالص این است که به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد آن‌ها، نرخ بازدهی روی آن‌ها (یا به تعبیر کینز، «نرخ بهره خودی»^۳ آن‌ها) کافی را برای همه بازدهی‌ها در کل اقتصاد تعیین می‌کند. نرخ بازدهی سایر کالاها نمی‌تواند از این کف کمتر شود و تا حداکثر قابل تولید ادامه یابد. بدین ترتیب سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد و تولید کالاهایی که دارای بازدهی کمتری باشند متوقف خواهد شد. کینز بیان می‌کند که به دلیل شباهت میان زمین و پول، در دوره‌هایی از تاریخ، تمایل به نگه داشتن زمین نقشی مشابه با نقش پول در دوران اخیر ایفا کرده و نرخ بهره را در سطحی بالاتر از حد مطلوب (که در واقع همان صفر درصد است) نگه داشته است. کینز می‌گوید (کینز، ۱۹۳۶):

«نرخ‌های بالای بهره بر روی وام‌های نزول خوارانه که اغلب از بازده خالص احتمالی کشت زمین فراتر می‌رفت، ویژگی آشنایی در بسیاری از اقتصادهای کشاورزی بوده است. قوانین تحریم رباخواری در درجه اول علیه چنین وام‌هایی وضع شده است و این کار به درستی انجام شده است؛ چرا که در ساختار اجتماعی اولیه، جایی که اوراق قرضه بلندمدت به مفهوم امروزی وجود نداشت، رقابت نرخ بالای بهره بر روی وام‌های نزول خوارانه می‌توانست تأثیری مشابه با تأثیر نرخ بالای بهره بر روی بدهی‌های بلندمدت در دوران اخیر داشته باشد و مانع از رشد ثروت ناشی از سرمایه‌گذاری جاری در دارایی‌های سرمایه‌ای جدید شود.»

یکی از آثار کسب ناپذیری جانشینی پول این خواهد بود که «زمانی که تقاضا برای پول افزایش می‌یابد، بدل به یک چاه ویل (سینک بدون ته)^۴ برای قدرت خرید می‌گردد» (کینز، ۱۹۳۶: ۲۱۳)؛ یعنی اقتصاد به دام نقدینگی می‌افتد و هر چقدر پول در اقتصاد عرضه

1. Deflation

۲. سرافا به شدت با این نظر کینز که زمین نیز همان ویژگی پول را داشته است مخالفت کرد. از منظر سرافا تنها رجحان نقدینگی در مورد «معیار ارزش» (standard of value) و نه برای هر چیز دیگری (مانند زمین) است که برای اشتغال اهمیت دارد. سرافا معتقد بود اگر مردم، همان‌طور که پول را کنز می‌کنند، بخواهند زمین بیشتری را به دلیل پستی و مستقل از بازده آن در تولید نگه دارند، این مسئله هیچ اثر مهمی نخواهد داشت. قیمت زمین بالا خواهد رفت، اما قیمت‌ها، اشتغال و سرمایه‌گذاری تحت تأثیر قرار نخواهند گرفت (دلایس، ۲۰۱۴).

3. Own Rate of Interest

4. bottomless sink

شود از طریق تقاضای سوداگرانه جذب خواهد شد. اگر تقاضای سوداگرانه برای پول افزایش یابد، نرخ بهره پولی به سختی کاهش می‌یابد. کینز نتیجه می‌گیرد که در این وضعیت (کینز، ۱۹۳۶: ۲۳۵):

«بیکاری به این دلیل رشد می‌کند که اصطلاحاً مردم ماه می‌خواهند. وقتی امر مورد تمایل (یعنی پول) چیزی است که نمی‌توان آن را تولید کرد و تقاضای آن را نمی‌توان به راحتی ارضا کرد، کارگران را نمی‌توان به کار گرفت. تنها راه چاره، متقاعد کردن مردم به این است که پنیر متخلخل عملاً قطعه‌ای از همان ماه است؛ و سپس یک کارخانه پنیر (یعنی بانک مرکزی) تحت کنترل عمومی بسازیم». کینز از مفهوم «درآمد بدون کار»^۱ برای اشاره به مفهوم رانت خالص استفاده می‌کند. کشش تولیدی و جانشینی صفر کالاهایی مثل زمین و پول منجر به کمیابی ذاتی این کالاها می‌شود و همین کمیابی مطلق در کنار افزایش تقاضا، تضمین‌کننده افزایش مستمر قیمت و نتیجتاً عایدی روی این کالاها است. یکی از آثار اساسی عوامل رانت خالص، برهم زدن شدید «توزیع درآمد» در جامعه است؛ زیرا این رانت باعث انباشت ثروت در میان مالکان این عوامل از قبیل زمین‌داران و رباخواران شده و نابرابری اقتصادی را افزایش می‌دهد.

در این جا تفکیک میان «رانت خالص» و «رانت اقتصادی» واجد اهمیت است. رانت اقتصادی برخلاف رانت خالص که اساساً بدون کار و تلاش عاید فرد می‌شود، به درآمدهای حاصل از کار اطلاق می‌شود که ناشی از مابه‌التفاوت عایدی عامل تولید مورد نظر با هزینه فرصت آن است. این در حالی است که در رانت خالص، به دلیل کشش تولیدی و جانشینی صفر عامل مورد نظر، هزینه فرصت عملاً صفر یا ناچیز است.

عوامل رانت خالص به دلیل کشش ناپذیری تولیدی خویش، منجر به چسبندگی منحنی عرضه کل شده و در نتیجه عرضه و تولید کل در اقتصاد را محدود می‌سازند. از سوی دیگر با محدود ساختن عرضه، بر سطح عمومی قیمت‌ها اثر گذاشته و منجر به تورم می‌شوند. رانت خالص بر «تقاضای کل» در اقتصاد نیز اثر می‌گذارد. رانت خالص با بازتوزیع ثروت به نفع صاحبان ثروت، درآمد قابل تصرف را برای افراد دارای میل نهایی به مصرف بالاتر کاهش داده و نتیجتاً مصرف کل را کاهش می‌دهد و تقاضای کل کاهش می‌یابد. رانت خالص را می‌توان یکی از مهم‌ترین مصادیق «شکست بازار» تلقی نمود که حل آن نیازمند مداخله دولت است. اقدامات سیاستی مورد نظر کینز برای مقابله با عوامل رانت خالص، هم شامل سیاست‌های پیشگیرانه و هم سیاست‌های جبرانی است. سیاست‌های مالیاتی یا اصلاحات ارضی جزو سیاست‌های جبرانی هستند که بر روی بازتوزیع درآمد ناشی از این رانت با هدف کاهش نابرابری متمرکزند. از آن‌جا که زمین همواره یکی از مهم‌ترین عوامل رانت خالص است، این حوزه نیز مستلزم مداخلات سیاستی اساسی با هدف فراهم نمودن دسترسی راحت‌تر به مسکن برای همه است.

۱-۲. راه‌حل پیشنهادی: مرگ تدریجی رانت‌خواران (سیاست پول ارزان)

یکی از بنیادی‌ترین مسائل در اقتصاد پولی سرمایه‌داری، چگونگی تکوین و بازتولید درآمدهایی است که نه از مسیر فعالیت مولد، بلکه از رهگذر مالکیت بر دارایی‌های کمیاب و برخوردار از موقعیت نهادی ممتاز حاصل می‌شوند. در این میان، پول جایگاهی کاملاً ویژه دارد. برخلاف تلقی متعارف که پول را صرفاً به مثابه کارکردهای سنتی از قبیل واسطه مبادله، واحد شمارش و ذخیره ارزش در نظر می‌گیرد، در سنت کینزی پول واجد خصایصی است که آن را از سایر دارایی‌ها متمایز می‌سازد و به منشأ نوعی رانت ساختاری بدل می‌کند. از این منظر، مسئله پول دیگر صرفاً مسئله‌ای فنی در حوزه مبادله نیست، بلکه به مسئله‌ای اساسی در باب رانت، توزیع، انباشت و قدرت در اقتصاد سرمایه‌داری بدل می‌شود. در این چارچوب، مفهوم «عامل رانت خالص» که کینز مطرح می‌کند، از اهمیتی

کانونی برخوردار است. هنگامی که تقاضا برای این عوامل بر اثر رشد جمعیت، تشدید نااطمینانی، گسترش سوداگری یا سایر عوامل افزایش می‌یابد، قیمت یا بازدهی آن‌ها بالا می‌رود، بی‌آن‌که مکانیسم‌های عادی تولید و جانشینی بتوانند این افزایش را تعدیل کنند. بدین ترتیب دارنده پول می‌تواند بدون مشارکت مستقیم در تولید، از محل کمیابی نهادی آن و از طریق مطالبه بهره، سهمی از محصول اجتماعی را به خود اختصاص دهد. نتیجه چنین وضعیتی، شکل‌گیری رانت خالص است؛ یعنی نوعی «درآمد بدون کار»^۱ و بدون مشارکت مولد.

پول از دیدگاه کینز نه فقط یک ابزار مبادله، بلکه یکی از ریشه‌های اصلی بازتولید فقر، فلاکت، نابرابری و تخصیص نامطلوب منابع در تاریخ بشر است. از همین نقطه است که مفهوم عامل رانت خالص به یکی از کانون‌های پیوند میان بینش کلاسیکی درباره رانت و نقد کینزی از اقتصاد پولی سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. کینز به تفصیل نشان داده است که در شرایط نااطمینانی، هنگامی که افق‌های سوداگرانه گسترش می‌یابند، پول به نحو فزاینده‌ای جذب تقاضاهای سوداگرانه می‌شود و همین امر، ظرفیت آن را برای ایفای کارکردهای مولد تضعیف می‌کند. در چنین بستری، رجحان نقدینگی تشدید می‌شود، منابع مالی از فعالیت‌های مولد فاصله می‌گیرند و نرخ بهره، به جای آن‌که ابزار تسهیل سرمایه‌گذاری باشد، به مانعی در برابر اشتغال، تولید و گسترش ظرفیت‌های واقعی اقتصاد تبدیل می‌شود.

این مسئله از حیث هنجاری نیز واجد اهمیت بنیادین است. اصل حقوق مالکیت، در معنای بنیادین و مولد آن، دلالت بر این دارد که هر فرد باید مالک دسترنج خویش باشد و درآمدها تا آن‌جا که ممکن است بر کار، کوشش، خلاقیت و مشارکت در تولید متکی باشند، نه بر مالکیت صرف دارایی‌های کمیاب و امتناع از واگذاری آن‌ها. از این منظر، رانت‌خواری را می‌توان نوعی اخلال در منطق عادلانه مالکیت دانست، زیرا در آن، درآمد از مجرای کار و تولید حاصل نمی‌شود، بلکه از رهگذر موقعیت نهادی ممتاز یک دارایی تحصیل می‌شود. اگر پول به سبب ویژگی‌های ساختاری خود به عامل رانت خالص بدل شده باشد، در آن صورت حذف یا تضعیف این رانت نه صرفاً یک گزینه سیاستی، بلکه ضرورتی اقتصادی و هنجاری برای کاهش «درآمدهای بدون کار»، بازگرداندن اولویت به فعالیت مولد و اصلاح سازوکار تخصیص منابع خواهد بود. بنابراین، مسئله مقاله حاضر صرفاً این نیست که پول چگونه عامل رانت می‌شود، بلکه این نیز هست که چگونه این عاملیت رانت با منطق سوداگری پیوند می‌خورد و به بازتولید بی‌ثباتی، نابرابری و رکود در اقتصاد سرمایه‌داری دامن می‌زند.

راه‌حل پیشنهادی چالش‌برانگیز کینز در کتاب نظریه عمومی، کاهش تدریجی نرخ بهره و حذف رانت ناشی از کمیابی پول و سرمایه است؛ فرآیندی که از آن با عنوان «مرگ تدریجی رانت‌خواران» یا «مرگ تدریجی سرمایه‌گذاران بی‌خاصیت» یاد می‌کند. مقصود کینز از این تعابیر، براندازی دفعی یا انقلاب‌آمیز مناسبات اقتصادی نیست، بلکه یک صیرورت تدریجی، نهادی و تا حد زیادی غیرارادی در دل خود سرمایه‌داری است؛ صیرورتی که از مسیر رفع کمیابی سرمایه، اشباع سرمایه، کاهش بازدهی صرف مالکیت پولی و هدایت اقتصاد به سمت نرخ‌های بهره نزدیک به صفر تحقق می‌یابد. کینز برخلاف نگرش متعارف، نرخ بهره را نه متغیری طبیعی و ضروری برای برقراری تعادل میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، بلکه پدیده‌ای وابسته به رجحان نقدینگی و کمیابی سرمایه می‌داند. وی با نظریه ابداعی خود درباره تعادل پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بر مبنای سطح درآمد، نشان داد که در یک اقتصاد سرمایه‌داری رقابتی، هیچ ضرورت نظری وجود ندارد که یک نرخ بهره مثبت، نقش اساسی و اجتناب‌ناپذیری در برقراری این تعادل ایفا کند. از آن‌جا که بهره شاخصی برای کمیابی سرمایه است، بنابراین هرچه شرایط نهادی و سیاستی به سمت وفور نسبی سرمایه و کاهش قدرت

انحصاری دارندگان نقدینگی پیش رود، فشار نزولی بر بهره خالص افزایش خواهد یافت. در این معنا، «مرگ تدریجی رانت‌خواران» باید به‌مثابه فرآیند حذف تدریجی درآمدهای غیرمولد فهم شود، نه حذف فیزیکی یا سیاسی گروهی خاص. این ایده یکی از رادیکال‌ترین و در عین حال کمتر فهم‌شده‌ترین بخش‌های نظریه عمومی کینز است.

بر همین اساس، کینز در گام بعدی استدلال می‌کند که جهانی با «نرخ بهره صفر» نه‌تنها ممکن، بلکه مطلوب است و باید از طریق سیاست‌گذاری اقتصادی محقق شود. با وجود اهمیت این بینش، نکته قابل تأمل آن است که همین بخش از میراث نظری کینز، حتی از سوی بسیاری از پیروان اصلی او نیز مغفول مانده و به حاشیه رانده شد. به بیان دیگر، یکی از نخستین بخش‌هایی که در قرائت‌های متعارف از کینز عملاً کنار گذاشته شد، همین ایده «حذف تدریجی رانت‌خواران» (سیاست پول ارزان) و دلالت‌های نهادی آن برای سامان‌دهی اقتصاد سرمایه‌داری بوده است. با این حال، تجربه تاریخی خود نظام سرمایه‌داری تا اندازه‌ای نشان داده است که حفظ ثبات، بقای انباشت و جلوگیری از فروغلتیدن اقتصاد به بحران‌های عمیق، مستلزم مهار رانت پولی و حرکت به سمت نرخ‌های بهره پایین و حتی نزدیک به صفر است. از این رو، هرچند این ایده در سطح نظری مهجور مانده، ردپای آن در سطح عملی و سیاستی، در برخی دوره‌های تاریخی و در واکنش به بحران‌های بزرگ، قابل مشاهده است. این گسست میان اهمیت نظری یک ایده و بی‌توجهی نسبی به آن در ادبیات غالب، خود بخشی از مسئله‌ای است که این مقاله درصدد روشن کردن آن است.

یک راه‌حل پیشنهادی کینز برای حذف تدریجی رانت‌خواران، «سیاست پول ارزان»^۱ است. در چارچوب نظریه عمومی، در شرایط عدم قطعیت که تقاضای سوداگرانه پول توسط طبقه رانت‌خوار فزاینده و اشباع‌ناپذیر است، بانک مرکزی برای جلوگیری از این وضعیت ناچار به افزایش حجم پول و کاهش نرخ بهره است. این سیاست نرخ بهره پایین که برای تحقق اشتغال کامل ضروری است، هم‌زمان منجر به کاهش قدرت رانت‌خوارانه‌ای می‌شود. کینز این کاهش رانت را «مرگ تدریجی رانت‌خواران»^۲ می‌نامد و معتقد است آینده اقتصاد سرمایه‌داری منوط به این سیاست حذف تدریجی رانت‌خواران است. کینز در آخرین فصل کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نتایج استدلال‌های خویش، از نرخ‌های بهره پایین (با هدف تحریک سرمایه‌گذاری و افزایش تولید و دستیابی به اشتغال کامل) دفاع نموده که نتیجتاً نابودی طبقه رانت‌خواران را در پی خواهد داشت. وی استدلال می‌کند که به‌دلیل آثار مخرب و ویرانگر رانت خالص روی اقتصاد، بهینه اجتماعی مستلزم کاهش نرخ بهره و رساندن آن به صفر است. از نگاه کینز هیچ توجیهی برای افراد زالوصفتی که از رانت خالص تغذیه می‌کنند و هیچ کمکی به جامعه نمی‌کنند و فقط با استفاده از رانت، ارزش‌های تولیدی را «استثمار» می‌کنند وجود ندارد. کینز در روان‌شناسی اجتماعی خویش، این رانت‌خواری را نوعی بیماری و جنون و حتی جرم مبتلا به نظام سرمایه‌داری می‌داند (کینز، ۱۹۳۰ ب):

«هنگامی که انباشت ثروت دیگر از اهمیت اجتماعی بالایی برخوردار نباشد، تغییرات بزرگی در اصول اخلاقی رخ خواهد داد. برخلاف تمایل به پول به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به عیش حیات و نیازهای واقعی زندگی، عشق به پول به‌عنوان مال‌آهمان بیماری روانی نسبتاً پنهان عصر ما تصدیق خواهد شد و یکی از آن‌گرایش‌های شبه‌جنایی و شبه‌بیمارگونه^۳ است که از سر ناامیدی و درماندگی، به متخصصان بیماری‌های روانی واگذار می‌شود».

1. Cheap Money Policy
Euthanasia 2 of the rentier

۲. اتانازی (Euthanasia) معادل دقیقی در فارسی ندارد و معمولاً به‌صورت مرگ آسان، مرگ تدریجی، مرگ خودخواسته و ... ترجمه می‌شود و به‌معنای هر نوع خودکشی داوطلبانه و به شیوه‌ای راحت و بدون درد و رنج است.

3. love of money as a possession
4. semi- criminal, semi-pathological propensities

«عشق به پول به عنوان یک دارایی» صفت ویژه رانت خواران است (نایتو^۱، ۲۰۱۶). از منظر کینز، دولت‌ها بایستی حجم پول را تا زمانی که کمیاب نباشد افزایش دهند، به گونه‌ای که نرخ بهره به صفر کاهش یابد و نهایتاً رانت خواران دیگر عایدی نداشته باشند (کینز، ۱۹۳۶):

«با این حال، نتیجه‌گیری دوم و بسیار بنیادی‌تری از استدلال ما وجود دارد که بر وضعیت آتی نابرابری ثروت تأثیر می‌گذارد؛ یعنی نظریه ما در مورد نرخ بهره. برای توجیه نرخ بهره نسبتاً بالا، تاکنون به ضرورت آن برای ایجاد انگیزه کافی برای پس‌انداز اشاره شده است. اما ما نشان دادیم که میزان پس‌انداز مؤثر لزوماً توسط میزان سرمایه‌گذاری تعیین می‌شود و میزان سرمایه‌گذاری با نرخ بهره پایین افزایش می‌یابد، به شرطی که سعی نکنیم آن را از این طریق فراتر از نقطه‌ای که مطابق با اشتغال کامل است، تحریک کنیم. بنابراین، به نفع ما است که نرخ بهره را بر اساس جدول کارایی نهایی سرمایه تا سطح دستیابی به اشتغال کامل کاهش دهیم. شکی نیست که این معیار منجر به نرخ بهره بسیار پایین‌تری نسبت به آنچه تاکنون وجود داشته است خواهد شد؛ و تا جایی که بتوان برنامه‌هایی برای حفظ شرایط اشتغال کامل کم‌وبیش مداوم را عملی کرد، با افزایش میزان سرمایه، نرخ بهره به‌طور پیوسته کاهش خواهد یافت؛ مگر این که تغییر بیش از حدی در تمایل کل به مصرف (از جمله دولت) رخ دهد. من مطمئن هستم که تقاضا برای سرمایه به شدت محدود است، به این معنا که افزایش موجودی سرمایه تا جایی که کارایی نهایی آن به رقم بسیار پایینی برسد، دشوار نخواهد بود».

یکی دیگر از مسائلی که مورد توجه کینز بود، رابطه نرخ بهره و رفاه اقتصادی است. کاهش نرخ بهره تنها راه دستیابی به رفاه مادی در بلندمدت است. کینز در کتاب خودکفایی ملی^۲ چنین می‌گوید (کینز، ۱۹۳۳):

«حفظ ساختار تشکیلات اقتصادی خصوصی با آن سطح از رفاه مادی^۳ که پیشرفت فنی ما حق آن را به ما می‌دهد، ناسازگار است، مگر این که نرخ بهره را به رقمی بسیار پایین‌تر از آنچه نیروهای طبیعی در مسیرهای موجود خویش می‌توانند به آن دست یابند، کاهش دهیم».

این رویکرد مداخله‌گرایانه کینز در زمینه «تعیین دستوری نرخ بهره» و بردن آن به سمت صفر، در تقابل آشکار با رویکرد اتریشی به «نرخ بهره طبیعی» قرار دارد که معتقدند بهره دارای ریشه‌های طبیعی است و دستکاری در نرخ بهره یا همان قیمت تعادلی در بازار پول منجر به اختلال در اقتصاد می‌شود. با پذیرش چنین دیدگاهی مبنی بر این که بهره متغیری تعیین شده از سوی نظامات و نیروهای اجتماعی و نه نظام خودکار بازار، سؤال اصلی که طرح می‌شود این است که نرخ مطلوب و بایسته بهره چقدر است؟ کینز پس از آن که از «نرخ بهره صفر» به عنوان نرخ مطلوب دفاع می‌نماید، بیان می‌کند که این کاهش به مرگ رانت خواران منجر خواهد شد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۵-۳۷۷):

«... اکنون، اگرچه این وضعیت با برخی از ویژگی‌های فردگرایی^۴ سازگار است، اما به معنای مرگ تدریجی رانت خواران و در نتیجه پایان قدرت ظالمانه انباشته‌شده سرمایه‌دار^۵ برای بهره‌برداری از ارزش ناشی از کمیابی سرمایه^۶ خواهد بود. بهره پاداشی برای هیچ فداکاری واقعی^۷ نیست، همان‌طور که اجاره زمین هم چنین نیست. صاحب سرمایه می‌تواند بهره دریافت کند زیرا سرمایه کمیاب

1. Naito

2. National Self-sufficiency

3. material well-being

4. Individualism

5. cumulative oppressive power of the capitalist

6. scarcity-value of capital.

7. genuine sacrifice

است، همان‌طور که صاحب زمین می‌تواند اجازه دریافت کند زیرا زمین کمیاب است. اما در حالی که دلایل ذاتی برای کمیابی زمین وجود دارد، هیچ دلیل ذاتی برای کمیابی سرمایه وجود ندارد. دلیل ذاتی برای چنین کمیابی فقط می‌تواند یک فداکاری واقعی باشد که فقط با ارائه پاداشی به شکل بهره قابل برانگیختن است. در بلندمدت چنین دلیلی وجود نخواهد داشت، مگر در شرایطی که تمایل فردی به مصرف چنان باشد که پس‌انداز خالص در شرایط اشتغال کامل قبل از این که سرمایه به اندازه کافی فراوان شود، به پایان برسد. اما با این حال، همچنان امکان امساک و صرفه‌جویی جمعی از طریق دولت وجود خواهد داشت تا در سطحی حفظ شود که امکان افزایش سرمایه را تا جایی که دیگر کمیاب نباشد فراهم کند.

... بنابراین، من جنبه رانت‌خواری سرمایه‌داری را به‌عنوان یک دوره گذار می‌بینم که پس از طی دوره معهود خویش ناپدید خواهد شد؛ و با ناپدید شدن جنبه رانت‌خواری آن، بسیاری از جنبه‌های دیگر آن نیز دستخوش تغییرات اساسی خواهد شد. علاوه بر این، ترتیباتی که من طرفدار آن هستم - یعنی مرگ تدریجی رانت‌خواران و سرمایه‌گذاران بی‌خاصیت^۱ - این مزیت بزرگ را دارد که زوال آن‌ها ناگهانی نخواهد بود، بلکه صرفاً صیروت تدریجی اما طولانی‌مدت چیزی است که اخیراً در بریتانیا شاهد آن بوده‌ایم و نیازی به انقلاب نخواهد داشت».

در مجموع باید گفت که ایده اصلی «مرگ تدریجی رانت‌خواران» از نظر کینز دال بر این است که سیاست نرخ بهره پایین، از طریق مهار قدرت رانت‌خواران، رشد اقتصادی باثبات و کاهش نابرابری را به دنبال خواهد داشت. سیاست نرخ بهره نزدیک به صفر اغلب پس از بحران‌های اقتصادی جهانی رواج می‌یابد. به‌عنوان نمونه این سیاست کینزی پس از جنگ جهانی دوم در سطح جهانی اجرا شد. در این دوره برای حدود دو دهه، رشد اقتصادی ثابت بود و هرگونه نابرابری کاهش یافت. البته متعاقباً به دلیل تشدید تورم، سیاست نرخ بهره بالا رواج یافت و به همین دلیل شاهد گسترش شکاف درآمدی و اختلاف‌دارایی‌ها و افزایش طبقه ثروتمند در سطح جهانی بودیم. شرایط ایده‌آل مورد نظر کینز شرایطی است که متغیرهای واقعی از قبیل تغییرات تکنولوژیک، تغییرات نهادی، تغییرات جمعیتی، و تغییرات فرهنگی عامل تعیین‌کننده رشد و پیشرفت جامعه باشند و نه یک عامل جعلی و قراردادی به نام پول (کینز، ۱۹۳۶: ۲۲۰):

«یک جامعه درست‌اداره شده که به تکنولوژی مدرن مجهز است باید بتواند کارایی نهایی سرمایه را در وضعیت تعادلی تقریباً به صفر کاهش دهد، به طوری که به شرایط یک جامعه نسبتاً پایدار دست یابیم که در آن تغییر و پیشرفت تنها از تغییرات در تکنیک، سلیقه، جمعیت و نهادها ناشی شود».

مسئله مهم دیگری که در زمینه دیدگاه کینز در باب «مرگ تدریجی رانت‌خواران» وجود دارد این است که آیا این یک بحث اثباتی و تبیینی است یا یک تجویز هنجاری و اخلاقی. در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد. برخی از محققان معتقدند که دیدگاه کینز یک تبیین اثباتی از فرآیندها و نتایج واقعی - البته در یک جهان نظری انتزاعی - است (آسپرومورگوس^۲، ۲۰۰۴). رابرتسون از هم‌عصران کینز و شارحین معاصر از قبیل اسکیدلسکی^۳، معتقدند که این سیاست یک تجویز هنجاری از سوی کینز است. اسکیدلسکی به صراحت معتقد است که (اسکیدلسکی، ۲۰۰۰: ۳۷۷):

1. Functionless investor
2. Aspromourgos
3. Skidelsky

«هنگامی که کینز از رابرتسون فاصله می گرفت، مجدداً به دیدگاه‌های افراطی خود درباره رانت خواران بازمی گشت. نفرت او از رانت خواران در برابر استدلال‌های اقتصادی مقاوم بود، زیرا در اصل یک دیدگاه الهیاتی بود نه علمی. دارنده اوراق قرضه در ذهن کینز چیزی جز رباخوار قرون وسطایی یا شایلاک^۱ نبود».

۱-۳. شرط لازم برای حذف رانت خواران: «اجتماعی سازی سرمایه گذاری» و گذار از لیبرالیسم (لسه فر)

راه حل ایجابی کینز برای حذف رانت خواران، چیزی است که از آن تحت عنوان «اجتماعی سازی سرمایه گذاری» یاد می کند (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۸):

«اجتماعی سازی نسبتاً فراگیر سرمایه گذاری^۲ تنها و سیله تضمین تحقق اشتغال کامل است... ما می توانیم در عمل (که همه چیز در آن قابل دستیابی است) هدف خود را افزایش حجم سرمایه تا زمانی که دیگر کمیاب نباشد قرار دهیم، به طوری که سرمایه گذاران بی ثمر دیگر پاداشی دریافت نکنند؛ و همچنین طرحی از مالیات ستانی مستقیم پی ریزی کنیم که به هوش و عزم و مهارت سرمایه گذاران و مالی کاران^۳، کارآفرینان و امثالهم (که قطعاً آنقدر عاشق حرفه خود هستند که کارشان را با دستمزد بسیار ارزان تری نسبت به حال حاضر می توان به دست آورد) امکان می دهد تا در خدمت جامعه با دریافت پاداش معقول به کار گرفته شوند».

البته کینز تصریح می کند که این راه حل به هیچ وجه دفاع از سوسیالیسم - که در پی مداخله حداکثری دولت است - نیست، بلکه در این وضعیت پیشنهادی، همچنان مالکیت ابزار تولید در دست بخش خصوصی است و دولت صرفاً نقش تنظیم گری دارد و نه تصدی گری (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۸):

«اگر دولت بتواند میزان کل منابع اختصاص یافته به توسعه ابزار تولید و همچنین نرخ پایه پاداش مالکان این ابزارها را تعیین کند، به تمام آنچه ضروری است دست یافته است. علاوه بر این، اقدامات لازم برای اجتماعی سازی [سرمایه گذاری] را می توان به تدریج و بدون ایجاد وقفه در سنت‌های متعارف جامعه اجرا کرد».

کینز قائل به مداخله و کنترل مرکزی دولت به صورت محدود و صرفاً با هدف ایجاد سازگاری میان تمایل به مصرف و انگیزه سرمایه گذاری است و دلیلی برای اجتماعی کردن زندگی اقتصادی در سطحی بیش از این وجود ندارد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۹-۳۸۰):

«بنابراین، من با گزل موافقم که برطرف کردن نواقص نظریه کلاسیک منجر به کنار گذاشتن «نظام منچستر»^۴ [لسه فر] نمی شود، بلکه تأکید بر ماهیت محیطی است که بایستی برای بازی آزاد نیروهای اقتصادی فراهم شود تا منجر به تحقق کامل ظرفیت های تولید گردد. بدیهی است که این کنترل های مرکزی ضروری برای تضمین اشتغال کامل، مستلزم گسترش و وسیع وظایف سنتی دولت خواهد بود. علاوه بر این، خود نظریه کلاسیک مدرن شرایط عدیده ای را مورد توجه قرار داده است که در آن ها ممکن است نیاز به محدود سازی یا هدایت بازی آزاد نیروهای اقتصادی باشد. اما [به رغم این حیطه های مداخله و کنترل دولت] همچنان عرصه وسیعی برای اعمال ابتکار و مسئولیت فردی باقی خواهد ماند. در این عرصه، مزایای سابق فردگرایی همچنان معتبر خواهد بود».

۱. شایلاک (Shylock) یک یهودی نزول خوارو یکی از شخصیت های معروف و بحث برانگیز در نمایشنامه تاجر ونیزی اثر ویلیام شکسپیر است.

2. comprehensive socialisation of investment

3. Financier

4. Manchester System

منظور کینز از نظام منچستر، اقتصاد بازار آزاد محض و لسه فر است. این اصطلاح از شهر منچستر در انگلستان گرفته شده است که در قرن نوزدهم به عنوان مرکز صنعتی و تجاری مهمی شناخته می شد و در آنجا ایده های اقتصادی لیبرال و طرفداری از آزادی عمل بازار به شدت رواج داشت. ویژگی های اصلی نظام منچستر را می توان چنین برشمرد: آزادی اقتصادی، رقابت آزاد، مالکیت خصوصی، خود تنظیمی بازار.

کینز گرچه به‌طور کامل از اصالت فردگرایی و نفع‌طلبی شخصی دفاع می‌کند و آن را بهترین ابزار تضمین آزادی فردی و گریز از حکومت‌های اقتدارگرا و دیکتاتور و تحقق آینده‌ای بهتر می‌داند، ولی معتقد است که پیش‌شرط اعمال موفقیت‌آمیز اراده فردی و تنها راه اجتناب از فروپاشی کامل نظام اقتصادی سرمایه‌داری، مداخله‌گرایی کنترل‌شده دولتی است (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۰):

«با وجود این‌که گسترش وظایف دولت که شامل هماهنگ کردن تمایل به مصرف و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری است، برای یک اصحاب رسانه در قرن نوزدهم یا یک سوداگر آمریکایی معاصر، تجاوزی وحشتناک به فردگرایی به نظر می‌رسد، اما من برخلاف ایشان، از آن به‌عنوان تنها راه عملی برای جلوگیری از نابودی کامل صورت‌های اقتصادی موجود و همچنین شرطی برای عملکرد موفق اراده فردی دفاع می‌کنم».

از همین منظر کینز معتقد است که نظریه نئوکلاسیک گرچه دارای انسجام منطقی است، ولی به‌دلیل فروض غیرواقعی با واقعیت تطابق ندارد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۰):

«انتقاد ما بر نظریه اقتصادی کلاسیکی که مقبولیت عام‌یافته ناظر به اشکالات منطقی در تحلیل ایشان نیست، بلکه ناظر به این است که فروض ضمنی آن یا به‌ندرت مطابق با واقع بوده یا اصلاً تطابقی با واقعیت ندارند و در نتیجه قادر به حل مشکلات دنیای مدرن نیستند».

۱-۴. نتایج سوء فرخ بهره مثبت

کینز معتقد است که اگر در جامعه دچار کمبود تقاضای مؤثر باشیم، حاکی از این است که ائتلاف گسترده منابع در سطح کلان داشته‌ایم که از منظر وی یک «افتضاح عمومی»^۱ غیرقابل تحمل است. از سوی دیگر، عوامل اقتصادی با احتمال زیاد نتیجه‌ای جز باخت را تجربه نخواهند کرد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۰-۳۸۱):

«قماربازی او شبیه بازی با تاسی است که در آن تعداد زیادی خانه پوچ وجود دارد، به‌گونه‌ای که بازیکنان در مجموع، اگر انرژی و امید داشته باشند تا تمام کارت‌های خود را رو کنند، بازنده خواهند بود».

از نظر کینز، علت این‌که در طول تاریخ همه پس‌اندازهای فردی تبدیل به ثروت جهانی نشده است، همین ائتلاف گسترده منابع در سرمایه‌داری است. این تفاوت خود را در قالب ضررهای کسانی نشان داده است که مهارت، تهور، ریسک‌پذیری و خلاقیت‌شان با باخت و اقبال خارق‌العاده‌ای همراه نشود. اما اگر تقاضای مؤثر کافی باشد، با مهارتی متوسط و باخت و اقبال معمولی نیز می‌توان به موفقیت رسید.

کینز معتقد است از آنجا که جهان سرمایه‌داری از سویی دائماً با مسئله بیکاری مواجه است و از سوی دیگر تحمل بیکاری برای مدت طولانی امکان‌پذیر نخواهد بود، ضرورت دارد که تدبیری اساسی برای این مسئله اندیشیده شود. نظام‌های اقتدارگرای دولتی^۲ و متمرکز سوسیالیستی، معضل بیکاری را به قیمت از دست رفتن کارایی و آزادی حل می‌کنند و از این رو قابل دفاع نیستند، اما کینز امیدوار بود که «با تحلیل درست این معضل، بتوان بیماری را بدون خدشه دار کردن کارایی و آزادی درمان نمود» (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۱).

۱-۵. صیانت از اقتصاد ملی

در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، کینز هر دو سر طیف بسیار خوشبینانه و بدبینانه را نقد می‌کند: خوش‌بینانی که با تمسک به آموزه لسه‌فر، تجارت آزاد را یک بازی برد-برد دانسته و ضامن صلح جاویدان می‌دانند؛ و بدبینانی که با آموزه‌های نئومرکانتیلیستی،

1. public scandal

2. The authoritarian state systems

تجارت را یک بازی برد-باخت می‌دانند و در نتیجه اقتصاد را یکی از ریشه‌های اصلی جنگ می‌دانند. اقتصاددانان حامی لسه‌فر، نظام بین‌المللی حاکم را به دلیل فراهم آوردن ثمرات تقسیم کار بین‌المللی و هماهنگ‌سازی هم‌زمان منافع کشورهای مختلف ستایش می‌کنند، اما از یک زنجیره علی اثرگذار بر اقتصاد ملی غافل بودند؛ زنجیره‌ای که دیگر چندان همچون رویکرد لیبرال‌های کلاسیک به نتایج انتظاری تجارت آزاد خوش‌بینانه نبود. کینز معتقد بود در این زمینه، حق با دولتمردان و سیاست‌گذارانی بود که «توسط عقل سلیم و درک صحیحی از روند واقعی رویدادها هدایت می‌شدند و معتقد بودند که اگر یک کشور متمدن و ثروتمند از جنگیدن برای به دست آوردن بازارها غفلت کند، موفقیت و کامیابی خود را از دست خواهد داد» (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۲).

کینز در عرصه اقتصاد بین‌الملل، راه‌حل سومی ارائه می‌دهد که نه رویکرد کاملاً بدبینانه‌ای به تجارت آزاد دارد و به دام اقتصاد بسته و مداخله‌گرایی متمرکز دولتی می‌افتد و نه رویکرد کاملاً خوش‌بینانه‌ای به تجارت آزاد بین‌الملل داشته و به دام عدم مداخله لسه‌فر می‌افتد. کینز معتقد بود (۱۹۳۶: ۳۸۲):

«اگر ملت‌ها بتوانند از طریق سیاست داخلی خود به اشتغال کامل دست یابند، هیچ نیروی اقتصادی مهمی وجود نخواهد داشت که منافع یک کشور را علیه منافع همسایگانش قرار دهد؛ و همچنان جایی برای تقسیم کار بین‌المللی و وام‌دهی بین‌المللی در شرایط مناسب وجود خواهد داشت. اما دیگر انگیزه فوری برای یک کشور وجود نخواهد داشت تا کالاهای خود را به کشور دیگر تحمیل کند یا پیشنهاد‌های همسایه خود را رد کند، نه به این دلیل که این کار برای پرداخت آنچه می‌خواهد خریداری کند ضروری است، بلکه با هدف آشفته کردن تعادل پرداخت‌ها برای بهبود تراز تجاری به نفع خود. تجارت بین‌الملل از آنچه هست، یعنی یک تدبیر ناامیدانه برای حفظ اشتغال در داخل از طریق تحمیل فروش به بازارهای خارجی و محدود کردن خریدها (که اگر موفق باشد، صرفاً مشکل بیکاری را به همسایه‌ای منتقل می‌کند که در این مبارزه شکست خورده است)، به یک مبادله آزاد و مشتاقانه کالاها و خدمات در شرایطی از مزیت متقابل تبدیل خواهد شد.»

بنابراین در گام نخست بایستی کشور به وضعیت بهینه اقتصادی خود یعنی اشتغال کامل دست یابد و پس از آن وارد عرصه اقتصاد بین‌الملل شود. این رویکرد سه دلالت اساسی دارد:

۱. ضرورتی به روش‌های خشونت‌آمیز از قبیل جنگ برای تحقق کامیابی اقتصادی وجود ندارد؛
۲. از دیگر سو، نمی‌توان به روابط آزاد بین‌المللی برای تحقق رشد اقتصادی داخلی امید بست؛
۳. همچنین، کشورها زمانی می‌توانند از مزایای تجارت بین‌المللی بهره‌گیرند که پتانسیل‌های اقتصادی داخلی را از پیش فعال کرده باشند.

۱-۶. آثار توزیعی حذف رانت خالص

نظریه عمومی کینز دو دلالت اساسی برای مباحث توزیعی در نظام سرمایه‌داری در پی دارد:

۱. یکی از باورهای که از دیدگاه کینز اشتباه است و منشأ ناامیدی بسیاری از کسانی شده است که می‌خواهند نابرابری ثروت و درآمد را کاهش دهند، اعتقاد به این است که رشد سرمایه به قدرت انگیزه پس‌انداز فردی بستگی دارد و در نتیجه بخش بزرگی از رشد سرمایه مرهون پس‌انداز ثروتمندان از مازاد خود است. نظریه تقاضامحور کینز در باب اقتصاد کلان، این دیدگاه سنتی را به صورتی بنیادین مورد تردید قرار می‌دهد: در وضعیت عدم اشتغال کامل (که از دیدگاه کینز این وضعیت عدم تعادلی، وضعیت معمول و نه استثنایی اقتصاد سرمایه‌داری است)، میل به مصرف و نه پس‌انداز، تعیین‌کننده میزان انباشت سرمایه است. به همین دلیل کاهش میل نهایی به مصرف، عامل اصلی جلوگیری از انباشت سرمایه است. بر این اساس، کینز یک راهکار توزیعی برای حل بحران سرمایه‌داری ارائه می‌دهد: «اقدامات ناظر به توزیع مجدد درآمدها به گونه‌ای که احتمالاً میل به مصرف را افزایش دهد، می‌تواند منجر

به رشد سرمایه شود» (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۲). کینز در اینجا به‌طور خاص بر روی مالیات‌های بازتوزیعی و به‌ویژه مالیات بر ارث تمرکز نموده است. علت توجه خاص کینز به مالیات بر ارث، فقدان اثرات سوء انگیزشی این نوع مالیات (به‌دلیل مرگ فرد) است.

۲. بحث دوم و «اساسی‌تر» کینز در مورد توزیع، مربوط به نرخ بهره است. در اینجا کینز بر باور اشتباه دیگری دست می‌گذارد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۵):

«تاکنون برای توجیه نرخ‌های بهره نسبتاً بالا به لزوم ارائه انگیزه کافی برای پس‌انداز تمسک می‌شد. اما ما نشان داده‌ایم که میزان پس‌انداز مؤثر ضرورتاً توسط میزان سرمایه‌گذاری تعیین می‌شود و میزان سرمایه‌گذاری توسط نرخ بهره پایین تقویت می‌شود» (تأکید از خود کینز).

بنابراین کینز نشان داد که برخلاف نظریه کلاسیک بهره، جهت علیت از نرخ بهره به پس‌انداز است. بر اساس رویکرد کینز، می‌توان نرخ بهره را به سطحی کاهش داد که سرمایه‌گذاری را تا حدی افزایش دهد که پس‌انداز را به سطح مورد نیاز برای اشتغال کامل برساند. کینز با اطمینان اعتقاد داشت که این واقعیت دلالت بر نرخ‌های بهره پایین‌تری از آنچه تاکنون حاکم بوده است دارد. دلیلی که کینز ذکر می‌کند این است که مسئله «بیکاری غیرارادی»^۱ که معضلی دائمی گریبان‌گیر سرمایه‌داری است، ناشی از پایین بودن تقاضای سرمایه‌گذاری است که به نوبه خود ناشی از بالا بودن نرخ بهره است. اما این استدلال به تنهایی امکان صفر شدن نرخ بهره خالص را اثبات نمی‌کند. کینز برای اثبات امکان صفر شدن نرخ بهره، به این مسئله تمسک می‌کند که رشد موجودی سرمایه در طول زمان می‌تواند منجر به نرخ بازده خالص سازگار با سطح سرمایه‌گذاری اشتغال کامل، یعنی صفر، شود. کینز تصریح می‌کند (۱۹۳۶: ۳۷۵):

«البته این بدان معنا نیست که استفاده از ابزارهای سرمایه‌ای تقریباً رایگان و بدون هیچ هزینه‌ای خواهد بود، بلکه فقط این است که بازده آن‌ها باید کمی بیشتر از فرسودگی و استهلاک آن‌ها همراه با حاشیه‌ای برای پوشش ریسک و به‌کارگیری مهارت و کارشناسی باشد. به‌طور خلاصه، بازده کل کالاهای بادوام [سرمایه‌ای] در طول عمر آن‌ها... فقط هزینه‌های نیروی کار برای تولید آن‌ها به علاوه کمک هزینه برای ریسک و هزینه‌های مهارت و نظارت را پوشش می‌دهد».

این به معنای «مرگ تدریجی رانت‌خواران» یا «سرمایه‌گذاران بی‌خاصیت» است (کینز، ۱۹۳۶: ۲۲۱):

«فرد هنوز آزاد است تا درآمد ناشی از زحمت^۲ خود را برای خرج کردن در تاریخ بعدی انباشت کند. اما این دارایی انباشته [خودبه‌خود] رشد نخواهد کرد».

۱-۷. برکت آفرینی سود کار آفرینانه

کینز با ارجاع به داستان کوزه پیرزن^۳ در تورات (عهد عتیق، اول پادشاهان، ۱۷)^۴، استدلال کرد که همچون کوزه روغن پربرکت و تمام‌ناشدنی پیرزن فقیر، کارآفرینان هر چقدر از سود خود را صرف کنند، باز هم ثروتشان ثابت می‌ماند. بنابراین، سود به‌عنوان منبعی

1. involuntary unemployment

2. earned income

3. Widow's curse

۴. عهد عتیق، اول پادشاهان ۱۷: پس برخاسته، به صرّفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید، اینک بیه زنی در آنجا هیزم برمی‌چید؛ پس او را صدا زده، گفت: «تمنا این که جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم». (۱۰) و چون به جهت آوردن آن می‌رفت، وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور». (۱۱) او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه و اینک دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، آن را برای خود و پسریم بیزم که بخوریم و بمیریم». (۱۲) ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به‌طوری که گفתי بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بیز و نزد من بیاور و بعد از آن برای خود و پسریت بیز (۱۳) زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد و کوزه روغن کم نخواهد گردید». (۱۴) پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند، (۱۵) و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به‌واسطه ایلیا گفته بود. (۱۶)

برای افزایش سرمایه برای کارآفرینان، همچون کوزه پیرزنی است که تمام نمی شود (کینز، ۱۹۳۰ الف: ۱۳۹). ادبیات حول این ایده در واقع توسعه همان مفهوم کینزی «تناقض خست» است، اما این بار بر اساس تعدیل های قیمت. کالدور^۱ با توسعه نظریه کینز به حوزه توزیع و رشد، بیان نمود که تمایل به کاهش پس انداز و افزایش مصرف، منجر به افزایش قیمت ها شده و نهایتاً سود کارآفرینان را افزایش خواهد داد. مدل کالدور با لحاظ پویایی های رشد، نشان داد که در این شرایط نرخ سود و نه فقط سهم سود نیز افزایش می یابد. به تعبیر معروف کالدور (۱۹۵۵، ۹۶):

«سرمایه داران آنچه را که خرج می کنند به دست می آورند و کارگران آنچه را که به دست می آورند خرج می کنند»^۲.

این جمله قصار نشانگر عدم تقارن^۳ در روابط نظام سرمایه داری است: سرمایه داران همیشه می توانند تصمیم بگیرند که بیشتر خرج کنند (به شرطی که بانک ها بپذیرند سرمایه گذاری اضافی را تأمین کنند)، در حالی که کارگران نمی توانند تصمیم بگیرند که درآمد بیشتری کسب کنند، زیرا درآمدها بستگی به شغلی دارد که کارآفرینان به آن ها پیشنهاد می کنند.

نسخه های جدیدتر این نظریه را می توان در مدل های رشد کالکی^۴ یافت، که نشان می دهد افزایش میل به مصرف (MPC) و کاهش تمایل به پس انداز، منجر به نرخ های بالاتر رشد تولید و نرخ های سود بالاتر می شود. یکی دیگر از کانال های اثرگذاری توزیع بر اشتغال، تمرکز بر نرخ های متفاوت میل نهایی به مصرف کارگران نسبت به رانت خواران است. توزیع مجدد درآمد غیردستمزدی^۵ (رانت) به دستمزدبگیران، تقاضای مؤثر و در نتیجه اشتغال را افزایش می دهد (کینز، ۱۹۳۶: ۲۶۲). از این منظر، رابطه منفی میان بهره (درآمد بدون کار یا همان رانت) و تولید بلندمدت وجود دارد (اگرچه بر اساس دلایل کاملاً متفاوتی با منطق حاکم بر منحنی IS). البته برخی معتقدند که با توجه به ماهیت بلندمدت سیاست های توزیع مجدد که با هدف تحقق مرگ تدریجی رانت خواران عمل می کنند، نمی توان آن ها را به عنوان مکانیسمی (کوتاه مدت) برای دستیابی به تعادل اشتغال کامل تلقی نمود (پیوتی^۶، ۲۰۰۰).

روی دیگر سکه کوزه پیرزن، «کوزه دانائیدها» است. در اساطیر یونان، دانائیدها محکوم شده بودند که به صورتی بی وقفه کوزه سوراخی را از آب پر کنند. این استعاره برای نشان دادن تلاش بیهوده برای حل یک مشکل به کار می رود. کینز در کتاب رساله در باب پول از این استعاره استفاده نمود که البته خشم هایک را برانگیخت (فرگسون و جانسون^۷، ۲۰۱۳). یکی از مصادیق این استعاره، تمسک به سیاست انقباضی از قبیل کاهش مخارج دولتی در شرایط بیکاری بالاست: که نه فقط کسری بودجه دولت را کاهش نمی دهد، بلکه منجر به افزایش آن می شود، زیرا متعاقب کاهش شدید درآمد ملی، درآمدهای مالیاتی دولت کاهش یافته و نهایتاً کسری بودجه افزایش می یابد.

۲. پیشینه تجربی

۲-۱. تجارب و شواهد تاریخی مرگ تدریجی رانت خواران

اما آیا نظریه کینز توانست به لحاظ تجربی، بهره خالص را به سمت صفر سوق دهد و سپس در آنجا نگه دارد؟ آیا امکان فشار سیستماتیک به نرخ بهره برای کاهش آن به صفر وجود دارد؟ آیا نرخ بهره صفر درصد، وضعیتی قابل دسترس در جهان است؟ در این صورت با چه سیاستی می توان آن را محقق نمود؟

1. Kaldor

2. "capitalists earn what they spend, and workers spend what they earn."

3. Asymmetry

4. Kaleckian models of growth

5. non-wage income

6. Pivetti

7. Ferguson & Johnson

با درک جدید از بهره به‌مثابه رانت خالص، دستیابی به این وضعیت به معنای حذف درآمد ناشی از مالکیت دارایی‌های مالی است. درآمدی که کینز از آن تحت عنوان «درآمد بدون کار»^۱ یاد می‌کند. در وضعیت ایده‌آل، بازدهی فقط باید به فعالیت‌های مولد و حاصل کار و زحمت تعلق گیرد: کار، کارآفرینی، تحمل ریسک^۲، و غیره. مسئله‌ای که وجود دارد این است که آیا در یک نظام اقتصادی چنین نتیجه‌ای قابل حصول است.

بهترین مصداق تجربی «نرخ بازده خالص»، نرخ‌های ثابت پولی بدون‌ریسک با سررسید کوتاه‌مدت (مانند اوراق سه‌ماهه خزانه داری) است. بدیهی است که تعیین هم‌زمان بیش از یک نرخ بهره توسط سیاست‌گذار در یک سیستم رقابتی بسیار دشوار خواهد بود. ساختار نرخ‌ها به‌شدت تحت کنترل نیروهای بازار و ویژگی‌های عینی اوراق بهادار است و درجه آزادی محدودی برای مقامات پولی وجود دارد؛ و به دلایل عملی، نرخ تعیین‌شده در انتهای کوتاه‌مدت طیف زمانی قرار دارد.

انتظار کینز این بود که با تحقق فراوانی سرمایه^۳، نرخ بهره دائماً کمتر و کمتر شود. پایان کمیابی سرمایه برای حفظ بهره خالص صفر ضروری است. از سوی دیگر، وی معتقد بود که از طریق وضع سیاست می‌توان در نهایت بتوان به هدف «مرگ تدریجی رانت خواران» دست یافت. سیاست می‌تواند مسیر زمانی را برای رسیدن به چنین فراوانی سرمایه مهندسی کند. «مهندسی سیاست»^۴ می‌تواند شامل رفع کسری بودجه و مدیریت فعالیت‌های بخش عمومی هم در جبهه پس‌انداز عمومی و هم سرمایه‌گذاری عمومی باشد. کینز تأکید کرد که اگر میل نهایی به مصرف خصوصی به گونه‌ای باشد که پس‌انداز خصوصی متناظر با سطح اشتغال کامل برای تحقق فراوانی سرمایه کافی نباشد، می‌توان پس‌انداز جمعی را از طریق مداخله فعال دولت در سطحی حفظ نمود که منجر به رشد سرمایه تا جایی که دیگر کمیاب نباشد گردد.

کینز معتقد بود که بهره به‌دلیل ویژگی‌های ذاتی پول - یعنی کشش ناپذیری تولیدی و جانشینی آن - لزوماً به‌سمت نرخ خالص صفر میل نخواهد کرد؛ در نتیجه باید سیاست پولی به‌طور فعالانه نرخ‌های بهره را به موازات حرکت به سمت فراوانی سرمایه، به سمت پایین مدیریت کند. دو هدف اصلی مورد نظر کینز یعنی اشتغال کامل و درآمد خالص صفر دارایی باید با استفاده هم‌زمان از سیاست مالی و پولی محقق شود: سیاست مالی باید در رساندن اقتصاد به فراوانی سرمایه در افق زمانی مطلوب عمل کند؛ و در عین حال سیاست پولی برای ترغیب انتظارات بازار پول به سمت پایین اعمال شود تا به نرخ بهره خالص صفر در صد پایدار بینجامد. اگر کسی اعتقادی به رابطه بین بهره و کمیابی سرمایه نداشته باشد، سیاست مالی مورد اشاره در اینجا نیز بی‌نتیجه خواهد ماند (کینز، ۱۹۳۶).

البته باید توجه داشت که در عمل کینز بسیار محتاط‌تر عمل نموده و معتقد بود ساختار نرخ‌های بهره‌ای که توسط مقامات تعیین می‌شد، به‌طور دلخواهی تعیین نمی‌شد؛ بلکه با دقت و با توجه به تمایلات بازار در مورد ساختار زمانی نرخ‌ها صورت‌بندی می‌شود. به همین دلیل گرچه تنها یک درجه آزادی برای مقامات پولی برای تعیین نرخ بهره وجود دارد، اما کینز در طول مذاکرات دهه ۱۹۴۰، طرفدار تعیین بیش از یک نرخ بهره توسط مقامات بود. منطق این رویکرد کینز را شاید بتوان چنین توجیه نمود که سیاست پولی باید در طیف وسیعی از سررسیدها عمل کند تا به بازارها انتخاب بیشتری در سررسیدهایی که می‌خواهند نگه دارند، بدهد. به‌عنوان مثال، اوراق قرضه به‌صورت «فروش بر اساس تقاضا» و با قیمت‌ها / بازده‌هایی که خود انتخاب می‌کردند، منتشر شوند و بازارها مقادیر مورد نظر را تعیین کنند. شکاف بین سطح مورد نیاز برای تأمین مالی بخش عمومی و میزان فروش اوراق بهادار توسط بازارها از طریق

1. Unearned income
2. risk-bearing
3. capital abundance
4. policy engineering

پولی سازی جبران می‌شد. بر این اساس دیگر ضرورت ندارد که کسری بخش عمومی صرفاً با انتشار اوراق قرضه تأمین مالی شود، اما ممکن است این امر به از دست دادن کنترل سیاستی بر نرخ‌های بهره منجر گردد.

حذف درآمد دارایی صرفاً یک گمانه‌زنی نظری برای کینز باقی نماند. عضویت وی در هیئت مشاورین دولت بریتانیا در دوره پس از جنگ به او این امکان را داد که سیاست «پول ارزان»^۱ را در عمل دنبال کند که می‌توان آن را به‌عنوان یکی از گام‌های اولیه سیاست مرگ تدریجی قلمداد نمود. کینز در مقام عضویت در کمیسیون «بررسی بدهی ملی»^۲ در سال ۱۹۴۵ و همچنین مشاور خزانه‌داری در زمان صدرات هیو دالتون^۳ که تا زمان مرگ کینز در آوریل ۱۹۴۶ ادامه یافت این سیاست‌ها را پیگیری نمود (هاوسون^۴، ۱۹۹۳). جیمز مید^۵، عضو دیگر کمیسیون بررسی بدهی ملی، گرچه شدیداً به مواضع کینز معترض بود، اما معتقد بود کینز در عمل نسبت به نظر محتاطانه‌تر و غیرانقلابی‌تر است: «کینز در مواجهه با نرخ بهره به نحوی انقلابی در فکر و بسیار محتاط در سیاست مواجهه نمود» (مید، ۱۹۹۰: ۴۶). به همین دلیل کینز از نرخ بهره ۳ درصد برای بدهی‌های بلندمدت طلایی^۶ دفاع نمود. بدین ترتیب گرچه مید از لحاظ نظری ارتدوکس‌تر بود اما در عمل و تجویزهای سیاستی اساساً با کینز هم‌عقیده و یا حتی رادیکال‌تر بود. کینز در سخنرانی خویش برای کمیسیون رسیدگی به بدهی ملی چنین بیان نمود (آسپرومورگوس، ۲۰۰۴: ۲۰۲):

«نرخ بهره بهینه بستگی به این عوامل دارد: (الف) چه میزان سرمایه‌گذاری مطلوب است؛ (ب) چه میزان پاداش برای پس‌انداز از منظر اجتماعی مطلوب است. مقامات پولی می‌توانند هر نرخ بهره‌ای را که مایلند، اعمال کنند... اگر بعد از جنگ به پس‌انداز بیشتری برای تأمین سرمایه‌گذاری بیشتر نیاز داریم، باید نرخ بهره را تا سطح اشتغال کامل کاهش دهیم. متعاقباً قواعد قدیمی خواهان افزایش نرخ بهره برای جلوگیری از تورم هستند... از نظر تاریخی، مقامات پولی همیشه نرخ را با میل خود تعیین کرده‌اند و تقریباً همیشه تحت تأثیر دلایل ناظر به تراز تجاری و ترجیحات ضدنقدینگی^۷ خود بوده‌اند... مقامات پولی با اجازه دادن به مردم برای تعیین نقدینگی دلخواه خویش، نرخ بهره را در سطحی که می‌خواهند تعیین می‌کنند... بر این اساس دلیل ارائه اوراق پس‌انداز^۸ ۳ درصدی این است: (الف) به‌عنوان جبران تورم جهت انگیزه‌بخشی برای پس‌انداز؛... اما مهم‌تر از این، (ب) مجموعه گسترده‌تری از دلایل اجتماعی که چرا مرگ تدریجی رانت‌خوار نباید هنوز اتفاق بیفتد... اساس سیاست بهره ما باید ارائه پاداش فوری کافی برای پس‌انداز باشد، بنابراین نایبستی زودتر از موعد با روانشناسی اجتماعی مخالفت کنیم و در همین حال آزادانه عمل کنیم».

هیو دالتون در زمان صدراعظمی خویش از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ در انگلستان، با نظر مشورتی کینز و جون رابینسون که رادیکال‌تر از اکثر اقتصاددانان حزب کارگر در این زمینه بودند، سیاست «پول ارزان‌تر»^۹ را با هدف توزیع مجدد درآمد و همچنین کاهش بار بدهی عمومی به اجرا گذاشت. دالتون حتی به اصطلاح کینز یعنی «مرگ تدریجی رانت‌خواران» در خاطرات خود ارجاع داده است. به تعبیر هاوسون (۱۹۹۳: ۳۲۷): «دالتون از سیاست پولی کینزی برای دنبال کردن اهداف سوسیالیستی استفاده می‌کرد».

اما این سیاست بعد از این دوره توسط رویکردهای بازارمحور به حاشیه رانده شد. در واقع، انتظارات نرخ بهره مانع از پذیرش نرخ‌های پایین گردید و این سیاست را از اعتبار ساقط کرد. همچنین حمایت دانشگاهیان و متولیان امور برای رجعت به سیاست

1. 'cheap money'

2. National Debt Enquiry

3. Hugh Dalton

4. Howson

5. Meade

6. long-term 'gilt-edged' debt

7. counter-liquidity preference

8. Savings Bonds

9. cheaper' money

افزایش نرخ بهره به‌عنوان ابزاری ضد تورمی، سیاست پول ارزان را در اواخر سال ۱۹۵۱ بعد از دو دهه اجرا (از سال ۱۹۳۲) ملغی نمود (هاوسون، ۱۹۹۳). مید عضو دیگر مشاوران علمی خزانه‌داری، بیان می‌کند (۱۹۹۰: ۴۸): «من و رایینز قصد داشتیم با برخی از تندترین اظهارات کینز مقابله کنیم... از جمله دیدگاه او مبنی بر این که نباید از نرخ بهره برای کنترل تورم یا رکود استفاده شود». اما کینز بیان می‌کند (۱۹۳۷: ۲۵۰):

«نوآوری اصلی نظریه من این است که این سطح درآمدها و نه نرخ بهره است که برابری بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را تضمین می‌کند. نتیجه این بود که نرخ بهره در هوا رها شد. اگر نرخ بهره توسط پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تعیین نشود پس چگونه تعیین می‌شود؟... [نظریه] من، درست یا غلط، بیش از حد ساده است، یعنی نرخ بهره برای یک وام با کیفیت و سررسید مشخص باید در سطحی تعیین شود که به نظر کسانی که فرصت انتخاب دارند - یعنی دارندگان ثروت - جذابیت نگهداری پول نقد بیکار و نگهداری وام را برابر می‌کند. درست است که این به خودی خود ما را خیلی دور نمی‌برد. اما به ما زمین محکم و قابل درکی برای ادامه می‌دهد».

۲-۲. بازگشت رانت‌خواران: مالی‌سازی و نئولیبرالیسم

پس از یک دوره اولیه (پس از جنگ جهانی تا دهه هفتاد میلادی) که سیاست کینزی «مرگ تدریجی رانت‌خواران» در عمل پیاده شد، از دهه ۱۹۸۰ میلادی هم‌زمان با ظهور نئولیبرالیسم، با رواج سیاست نرخ بهره بالا برای کنترل تورم، دوره‌ای شروع شد که اصطلاحاً «انتقام رانت‌خواران»^۱ نامیده می‌شود (اسمیتین^۲، ۱۹۹۶). فاز اول این سیاست‌ها در دهه ۱۹۸۰ میلادی ذیل عنوان «پول گرایی»^۳ مطرح شد و از دهه ۱۹۹۰ تحت عنوان «هدف‌گذاری تورم»^۴ استمرار یافت.

مالی‌سازی^۵ به‌صورت گسترده‌ای از دهه ۱۹۸۰ شروع شد و تا بحران بزرگ ۲۰۰۸ به طول انجامید که در آن تقاضا برای محصولات مالی با باردهی (رانت) بالا افزایش یافته و شرایط مطلوبی برای رانت‌خواران و سرمایه‌داران مالی رقم خورد. در نتیجه این سیاست‌ها، رشد اقتصادی محدود شد و نرخ بیکاری بالا رفت و نابرابری درآمدی شدیداً به نفع طبقات رانت‌خوار گسترش یافت: «نئولیبرالیسم منزلت‌اعلایی به رانت‌خواران می‌بخشد، مالیات بر ثروتمندان را کاهش می‌دهد، به منافع سوداگری نسبت به حقوق و دستمزد اولویت می‌دهد» (هاروی^۶، ۲۰۰۷: ۱۸۷).

تبیین‌های زیادی انجام شده است که چرا در دوره گسترش مالی‌سازی و نئولیبرالیسم در سرمایه‌داری دیدگاه کینز در مورد مرگ تدریجی رانت‌خواران تحقق نیافت و در مقابل شاهد گسترش قدرت رانت‌خواران و افزایش نابرابری ثروت بوده‌ایم. معروف‌ترین تبیین در این مورد از سوی توماس پیکتی در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم ارائه شده است. پیکتی استدلال می‌کند که برخلاف پیش‌بینی کینز، در دهه‌های پایانی قرن بیستم نرخ بازده سرمایه (r) از نرخ رشد اقتصادی (g) بیشتر بوده است که این به نوبه خود عامل اصلی افزایش نابرابری در نظام سرمایه‌داری بوده است. ادموند فلیس^۸ برابری $r = g$ را «قاعده طلایی انباشت سرمایه»^۹ نامید. پروا ضح است که این قاعده طلایی مرتبط با یک استراتژی «اشباع سرمایه»^{۱۰} است که کینز از آن دفاع می‌کرد. در این شرایط آن‌قدر سرمایه

1. Revenge of the Rentiers
2. Smithin
3. Monetarism
4. Inflation Targeting
5. Financialization
6. Harvey

۷. البته پس از بحران مالی ۲۰۰۸، مجدداً بازگشتی به سیاست‌های کینزی صورت گرفت. نرخ‌های بهره بسیار پایین و در حد صفر رواج یافت.

8. Edmund Phelps
9. golden rule of capital accumulation
10. capital saturation

انباشته می شود که رانت خواران برای حفظ منزلت اجتماعی خود نسبت به متوسط جامعه، باید تمام بازده خود را دوباره سرمایه گذاری کنند تا سرمایه آن‌ها با همان سرعت اقتصاد رشد کند؛ در این شرایط آن‌ها دیگر چیزی برای مصرف ندارند و در نهایت به سمت مرگی تدریجی و خودخواسته پیش می‌روند. نابرابری r و g پیشی گرفتن نرخ رانت خواران آن‌ها از نرخ رشد اقتصادی، اساس تداوم حیات رانت خواران است. با این استدلال، پیکتی به پیروی از کینز می‌گوید: «انباشت سرمایه کافی برای کاهش بازده به سطح نرخ رشد می‌تواند به حاکمیت رانت خواران پایان دهد» (پیکتی، ۲۰۱۴: ۲۶۴).

یک دلیل دیگر عدم تحقق پیش‌بینی کینز مبنی بر «مرگ تدریجی رانت خواران»، تمرکز وی عمدتاً بر روی رانت خواران به عنوان دارندگان اوراق قرضه بود، در حالی که این گروه شامل طیف گسترده‌تری از ثروتمندان، از جمله دارندگان سایر دارایی‌ها است. حتی اگر نرخ بهره در نتیجه سیاست پول ارزان و کاهش نرخ بهره کاهش یابد، نرخ بازده سایر دارایی‌های مالی به صفر نمی‌رسد و همچنین نرخ بازده املاک و مستغلات و سایر دارایی‌ها تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. در این شرایط، «نرخ بازده سرمایه» از «کارایی نهایی سرمایه» بیشتر می‌شود.

استدلال‌های کینز و پیکتی در مورد وضعیت بلندمدت اقتصاد سرمایه‌داری و انباشت بدهی‌های عمومی مشابه است. هر دو معتقدند که در توزیع درآمد، سهمی که از طریق بدهی عمومی به طبقه رانت خواران (دریافت‌کنندگان بهره) می‌رسد بیش از حد زیاد است و این وضعیت را مطلوب نمی‌دانند. پیکتی با کینز هم‌عقیده است که «مرگ رانت خواران» منجر به بهبود اوضاع اقتصاد می‌شود و صدمه‌ای نیز در پی نخواهد داشت. با این حال، وی انتظار دارد که احتمال تحقق این وضعیت بلندمدت به میزان قابل توجهی پایین باشد. پیکتی برخلاف کینز معتقد است که کارایی نهایی سرمایه سریعاً کاهش نمی‌یابد و در نتیجه تحقق نتایج مد نظر کینز به راحتی امکان‌پذیر نیست. دلیلی که پیکتی ذکر می‌کند این است که طبق تخمین وی حجم سرمایه لازم جهت اشباع نسبتاً زیاد باشد؛ این مسئله به نوبه خود ناشی از گسترده‌تر بودن مفهوم سرمایه نزد پیکتی نسبت به کینز است: «اگر رشد بهره‌وری وجود نداشته باشد و اگر رشد جمعیت نیز صفر باشد [یعنی g تقریباً صفر باشد]، باید مقدار بی‌نهایتی سرمایه انباشته شود» تا نرخ بازده سرمایه به صفر نزدیک شود (پیکتی، ۲۰۱۴: ۵۶۴). به عنوان مثال، طبق استدلال پیکتی، در مورد ژاپن به دلیل پایین بودن رشد بهره‌وری و منفی بودن نرخ رشد جمعیت، نتیجه این است که کاهش نرخ بازده سرمایه دشوار است.

راه‌حل پیشنهادی پیکتی: مالیات بر سرمایه

پیکتی معتقد است که راه‌حل مدنظر کینز یعنی اشباع سرمایه تا جایی که کارایی نهایی آن به صفر برسد عملاً دست‌یافتنی نیست: «بسیار دشوار است بگوییم چه مقدار سرمایه باید انباشته شود تا نرخ بازده به $1/5$ یا $1/10$ درصد کاهش یابد» (پیکتی، ۲۰۱۴: ۵۶۳). در نتیجه، وضعیت بلندمدتی که پیکتی پیش‌بینی می‌کند نسبت به کینز بدینانه‌تر است و او «قاعده طلایی» را صرفاً به عنوان یک امکان نظری می‌بیند. بر این اساس وی نتیجه می‌گیرد که راه‌حل کینز برای سیاست نرخ بهره پایین ناکافی است. به همین دلیل پیکتی راه حل بدیلی ارائه می‌دهد که همان «مالیات بر سرمایه»^۱ است.

از میان سه روش پیشنهادی برای از میان بردن انباشت عظیم بدهی‌های عمومی یعنی نکول، تورم داخلی و مالیات بر سرمایه، پیکتی «مالیات بر سرمایه» را به عنوان یک ابزار سیاستی فعال برای کاهش نابرابری پیشنهاد نمود. کینز نیز ادعان داشت که «مالیات بر سرمایه» نه تنها ابزاری برای بهبود وضعیت مالی دولت است، بلکه وسیله‌ای برای کاهش اثرات رانت خواران و اصلاح توزیع درآمد در جامعه نیز محسوب می‌شود؛ زیرا در شرایط افزایش ارزش پول یا تورم‌زدایی، رانت خواران از اوراق قرضه درآمدی بیش از حد کسب

1. Capital levy

می‌کنند (کینز، ۱۹۲۳: ۵۵): «اگر هنوز زمانی برای انتخاب میان سیاست مالیات بر سرمایه و کاهش بیشتر ارزش پول باقی مانده باشد، بی‌تردید باید مالیات سرمایه‌ای را هم به دلایل کارآمدی و هم به دلایل عدالت ترجیح داد».

اما هرچند مالیات بر سرمایه، ابزاری پسینی برای اصلاح نابرابری‌های توزیع درآمد در دوره‌های کاهش سطح قیمت‌ها به‌شمار می‌آید، اما این سیاست تغییری در رفتار اقتصادی رانت‌خواران ایجاد نمی‌کند. در مقابل، سیاست «مرگ تدریجی رانت‌خواران» بر حفظ نرخ‌های بهره در سطحی پایین استوار است، به‌گونه‌ای که رانت‌خواران عملاً ناگزیر می‌شوند منابع خود را در پروژه‌های سرمایه‌گذاری داخلی به‌کار گیرند و امکان مطالبه نرخ‌های بهره بالا از سوی آنان منتفی می‌شود.

بحث

نقد و ارزیابی سیاست کینزی «مرگ تدریجی رانت‌خواران»

در مجموع می‌توان دو مانع بزرگ برای دستیابی به سیاست مورد نظر کینز دال بر حذف تدریجی رانت‌خواران برشمرد:

۱. مشکل یافتن ابزار سیاستی جایگزین برای هدف‌گذاری تورم؛

۲. مشکل یافتن «مقام پولی» در جهان واقعی که به‌دنبال اعمال سیاست حذف تدریجی باشد.

یکی از مسائلی که پیش روی سیاست مرگ تدریجی رانت‌خواران وجود دارد این است که اگر فشارهای تورمی جانب عرضه از قبیل فشار هزینه یا تعارضات توزیعی وجود داشته باشد، از آنجا که سیاست پولی روی دستیابی به بهره صفر هدف‌گذاری نموده است، چه ابزاری برای کنترل تورم باقی می‌ماند؟ سیاست مالی برای کنترل تورم تأثیرگذاری یا سرعت ناکافی را ندارد و تمرکز اصلی آن نیز بر اهداف دیگر است و از این رو به ناچار نیاز مداوم به استفاده از سیاست پولی به‌عنوان یک ابزار ضد تورمی وجود خواهد داشت باید به سیاست پولی برای کنترل تورم متمرکز شد؛ در این صورت سیاست مرگ تدریجی رانت‌خواران به خطر می‌افتد. اگرچه استفاده از سیاست پولی ضد تورمی، دستیابی به مرگ تدریجی مداوم را غیرممکن می‌کند، اما لزوماً از یک سیاست بهره صفر بلندمدت پیش‌گیری نخواهد کرد. به عبارت دیگر هدف بلندمدت بهره صفر با انحرافات موقت بالاتر از صفر با هدف مقابله با فشارهای ضد تورمی سازگار خواهد بود. در واقع، تا جایی که اثربخشی تغییرات نرخ بهره در مهار تورم از طریق درک عواملان از انحراف بهره بالاتر از ارزش عادی آن رخ می‌دهد، این نقش ضد تورمی را می‌توان از طریق انحراف بهره از هر مقداری از جمله نرخ بهره صفر، اعمال کرد.

علاوه بر این، هنگامی که در اقتصاد با تورم مثبت دائمی مواجه باشیم، به طوری که بازده اسمی و واقعی واگرا شوند، هدف هنجاری کینز دلالت بر نرخ خالص واقعی صفر و نه یک نرخ خالص اسمی صفر دارد. هدف سیاستی بهره واقعی خالص صفر مستلزم تعیین نرخ بهره اسمی برابر با نرخ تورم و نه برابر با صفر خواهد بود. از این رو برخی معتقدند که در صورت واگرایی بین نرخ بازده واقعی و اسمی، ایده کینز دیگر چندان رادیکال نیست. برآوردهای تجربی نرخ بهره واقعی بدون ریسک در اواخر قرن بیستم، حاکی از این است که این نرخ بین یک تا دو درصد قرار دارد، بر این مبنا سیاست مرگ تدریجی رانت‌خواران به معنای حذف چنین حاشیه‌ای از تمام بازده‌ها و در همه بخش‌ها خواهد بود که هدفی دسترس‌پذیر پول قابل عملیاتی شدن خواهد بود (آسپرومورگوس، ۲۰۰۴).

چنان‌که لیپر و سیمز^۱ (۱۹۹۱) خاطرنشان کرده‌اند، با فرض این که سیاست پولی در صورت صفر بودن نرخ بهره اثربخشی کمتری داشته باشند، در شرایط نرخ بهره صفر، سیاست مالی می‌تواند ابزار بسیار توانمند و قوی برای تحقق اهداف سیاستی باشد. استدلالی که لیپر و سیمز ذکر نموده‌اند این است که اساساً قیمت و نرخ تورم بیش از آن که تحت تأثیر سیاست پولی باشند، از سیاست مالی متأثر هستند.

دومین مانع بزرگ برای دستیابی به سیاست حذف تدریجی رانت خواران، یافتن مقام پولی در جهان واقعی است که به دنبال اعمال سیاست حذف تدریجی باشد. این مشکل خصوصاً در اقتصادهای باز کنونی که جهانی سازی شده اند خود را بیشتر نشان می دهد. صرفاً در یک اقتصاد با بازارهای سرمایه تقریباً بسته یا یک اقتصاد دارای نقش تعیین کننده و محوری در تعیین نرخ های جهانی بهره چنین سیاستی قابل اعمال است. اما اگر با یک سیستم جهانی بدون مقام پولی واحد مواجه باشیم، در این صورت تعیین برون زای «نرخ بهره» تحت تأثیر ماتریس پیچیده ای از نیروها از جمله تعاملات بین بانک های مرکزی بزرگ و نیروهای بازار آزاد قرار خواهد داشت. راهکار پیکتی نیز یک راهکار «پسینی» (بازتوزیع پس از ایجاد نابرابری) و به شدت وابسته به قدرت دولت ها است که در عمل با فرار سرمایه و رفتن به مکان های دارای معافیت مالیاتی شکست می خورد. این راه حل مشکل مشروعیت درآمدهای غیرمولد را نمی تواند حل کند.

یافته های پژوهش

نهاد قرض الحسنه به عنوان ابزاری عملیاتی برای «مرگ تدریجی رانت خواران»

کینز و پیکتی به رغم دستاوردهای نظری که داشته اند، اما جهت گیری تجویزی آن ها انحرافی است و صرفاً با هدف بقای منافع طبقات حاکم سرمایه دار صورت می پذیرد. به عنوان نمونه، در اقتصاد کینزی، مصرف گرایی فضیلت محسوب می شود، در حالی که از دیدگاه دینی مصرف مسرفانه ردیلت است. کینز معتقد بود با مداخله بانک مرکزی و کاهش نرخ بهره به سمت صفر، رانت خواران به تدریج از بین می روند. راهکار جلوگیری از رانت پولی و عواقب و تبعات سوء آن بایستی یک طرح انقلابی و نه صرفاً انجام اصلاحات جزئی باشد. نظام پولی سرمایه داری را با اصلاحات سطحی و صوری نمی توان اصلاح نمود، زیرا از اساس بر پایه اصولی ظالمانه و ناعادلانه استوار گردیده است. بنابراین ضرورت دارد به دنبال پی ریزی نهادهای پولی و مالی مبتنی بر حدود و احکام الهی و حقوق انسانی باشیم که بدون تردید قرض الحسنه از مهم ترین آن ها است. تا مادامی که «نرخ بهره» وجود داشته باشد، اقتصاد دائماً به سمت عدم تعادل میل خواهد کرد. از منظر پارادایم اسلامی، بهره (ربا) صرفاً یک متغیر سیاست گذاری نیست که با دستور کاهش یابد، بلکه به دلیل «حرمت ذاتی» باید به صورت کامل حذف شود. مرگ رانت خواران در اسلام از طریق دستکاری نرخ بهره رخ نمی دهد، بلکه از طریق تغییرات نهادی و حقوقی — یعنی حذف کامل قراردادهای مبتنی بر بازدهی ثابت و بدون ریسک (ربا) و جایگزینی آن با اقتصاد مشارکتی (مضاربه، مشارکت و تقسیم سود و زیان واقعی) — محقق می شود. وضع نهادهایی مانند «زکات بر پول راکد» در صدر اسلام، دقیقاً با هدف مقابله با «رجحان تقدینگی» و جلوگیری از حبس پول انجام شده است که بسیار بنیادین تر از سیاست «پول ارزان» کینزی است.

پارادایم اسلامی می تواند افق تحلیلی متفاوتی برای بازخوانی مسئله حذف رانت خواران بگشاید. در این پارادایم، ربا نه فقط یک نارسایی در توزیع درآمد، بلکه نوعی اختلال در مشروعیت ساختار مبادله و تحصیل درآمد تلقی می شود؛ زیرا درآمد پولی تضمین شده و منفک از ریسک، کار و فعالیت واقعی، از منظر اسلامی با موازین عدالت اقتصادی و اخلاق مبادله سازگار نیست. از این رو، رویکرد اسلامی علاوه بر حساسیت به پیامدهای توزیعی نابرابری، به منشأ شکل گیری درآمد، نسبت میان پول و بخش واقعی و جایگاه نهادهای مالی غیربرروی نیز توجه می کند. این ظرفیت می تواند امکان آن را فراهم آورد که هم محدودیت های راه حل کینزی روشن تر شود و هم افق سیاستی اثربخش و اصیلی برای مهار رانت پولی و تحدید «درآمدهای بدون کار» (رانت) صورت بندی شود. قرض الحسنه، برخلاف «کنز پول» که از سویی منجر به رکود می شود و از سوی دیگر محیط را برای وام دهی و وام گیری مهیا می سازد، به شکوفایی و رونق اقتصاد منجر می شود. اگر معیار عدالت به جای معیار کارایی جایگزین شود، نتایج تغییر خواهد کرد. به عنوان نمونه،

وجود بهره توزیع را برهم خواهد زد. بهره ناعادلانه است و باعث فقر و بیکاری خواهد شد. اگر بر اساس معیار عدالت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کنیم، آثار قرض الحسنه بسیار بیشتر خواهد بود، گرچه بر اساس ملاک کارایی نیز ضرورت قرض الحسنه قابل اثبات است. قرض الحسنه نسبت به پرداخت‌های انتقالی (از قبیل صدقه) آثار مثبت‌تری دارد؛ زیرا در قرض الحسنه به دلیل رفت‌وبرگشتی بودن، ضریب فزاینده مصرف به کرات عمل نموده، حال آن‌که در پرداخت بلاعوض فقط یک بار ضریب فزاینده عمل می‌کند. در مورد کاهش شکاف درآمدی نیز به همین ترتیب، چون بارها این فرآیند تکرار می‌شود، توزیع درآمد را به مراتب عادلانه‌تر می‌سازد (دلایلی اصفهانی، ۱۳۸۶).

کینز برای مقابله با رکود اقتصادی ناشی از انگیزه‌های سوداگرانه و احتیاطی و پیشی گرفتن پس‌انداز بر سرمایه‌گذاری و همچنین رواج وام‌گیری و وام‌دهی مبتنی بر نرخ بهره، راه‌حل مسرفانه تشدید مصرف‌گرایی را پیشنهاد می‌کند که قاعدتاً با مبانی الهی ناسازگار است و منجر به تخریب محیط زیست و بی‌عدالتی بین‌نسلی و درون‌نسلی می‌شود. در غیاب قرض الحسنه، کنز پول و شکل‌گیری رانت بر روی پول و کنز دارایی‌های دیگر مانند زمین گسترش خواهد یافت. این وضعیت در نهایت به توجیه وجود بهره بر روی پول، به‌بهانه راهکاری برای جلوگیری از سوداگری روی سایر دارایی‌ها، منجر می‌شود. به همین دلیل، باید با تبعیت از معیارها و موازین الهی، نظام پولی مبتنی بر فضیلت‌هایی از قبیل عدالت بین‌نسلی و درون‌نسلی و عاری از مصرف‌گرایی مسرفانه طراحی شود. نهاد اسلامی قرض الحسنه مبتنی بر این معیارها شکل گرفته است. قرض الحسنه نهادی اساسی برای دستیابی به جامعه عاری از رانت محض است.

قرض الحسنه می‌تواند با کنز پول مقابله کرده و آثار زیان‌آور آن از قبیل رکود اقتصادی را از بین ببرد و شرایط را برای تحصیل حداکثر شکوفایی اقتصادی فراهم سازد. تحلیل‌های اقتصادی نشان می‌دهند که در جوامعی که مبادلات بین‌زمانی با بهره پولی مثبت وجود دارد، ضرورتاً تبعات از قبیل بیکاری، تورم و سایر عدم‌تعادل‌های کلان اقتصادی بروز می‌کند که منجر به دور شدن از اشتغال کامل و عدم استفاده از حداکثر توان بالقوه جامعه در زمینه نیروی انسانی و منابع می‌شود. نرخ بهره مثبت به‌طور مستقیم حدی بر بازدهی سرمایه‌گذاری قرار داده و موجب کاهش سرمایه‌گذاری و تولید شده و بیکاری را افزایش می‌دهد. هر چه نرخ بهره بالاتر باشد، نرخ بیکاری نیز بالاتر خواهد بود. چنان‌که فلیس نشان داده است، نرخ بهره یکی از ریشه‌های اصلی بیکاری ساختاری است و نرخ بیکاری طبیعی را افزایش می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که سیاست‌های اقتصادی قادر به کاهش آن نخواهند بود (فلیس، ۱۹۹۴؛ ۱۹۹۵).

نقش حیاتی قرض الحسنه در پایان دادن به کنز پول، این نهاد را به‌عنوان یک نهاد اساسی برای تحقق و استمرار جامعه بدون رانت پولی طرح می‌کند. افراد بخشی از درآمد خود را به مصرف و یا سرمایه‌گذاری اختصاص می‌دهند و بخشی دیگر را به‌عنوان پس‌انداز نگهداری می‌کنند. این پس‌انداز می‌تواند به دلایل مختلفی از جمله انگیزه سوداگرانه یا انگیزه‌های احتیاطی شکل بگیرد و یا به صورت «کنز»^۱ در دارایی‌های دیگر مانند زمین درآید که به اشتباه سرمایه‌گذاری نامیده می‌شود. در حقیقت، بسیاری از پس‌اندازها به‌معنای علمی دقیق کلمه، «کنز» پول هستند که در فضای اقتصاد کلان آثار منفی از جمله بیکاری به‌همراه دارند و از طریق مکانیسم ضریب فزاینده، آثار رکودی را تشدید کرده و تأثیرات منفی بیشتری بر اقتصاد تحمیل می‌کند و می‌تواند به تشدید رانت‌های اقتصادی و تثبیت نرخ بهره پولی مثبت کمک کنند (کینز، ۱۹۳۶: ۱۶۱).

ابعاد کنز پول در وضعیت کنونی به مراتب گسترده‌تر از موارد فوق است و می‌تواند آثار بیشتری برجای بگذارد. سیستم بانکداری و مؤسسات پولی و مالی با ابزارهایی مانند اوراق قرضه، وضعیت کنز پول را تشدید کرده و با کاهش پول واقعی در گردش و افزایش تقاضا

برای پول از طریق افزایش قیمت‌ها، زمینه را برای تثبیت نرخ بهره پولی و افزایش آن در مقیاس وسیع‌تر فراهم می‌آورد. این فرآیند همچنین شکاف میان نرخ‌های بهره را تعمیق می‌بخشد و زمینه‌ساز دخالت دولت از طریق سیاست‌های پولی و مالی می‌شود که مشکلات خاص خود را دارد. به علاوه، در چنین وضعیتی همواره پس‌انداز بیشتر از سرمایه‌گذاری ($S > I$) خواهد بود و اقتصاد به طور مداوم در شرایط عدم تعادل قرار خواهد گرفت (توبین^۱، ۱۹۶۵).

بنابراین، جلوگیری از ابعاد کنز پول به صورت فردی و نهادی برای جلوگیری از آثار رکود و عدم تعادل و به‌ویژه اجتناب از تثبیت نرخ بهره پولی، ضروری است. قرض الحسنه یک راه‌حل‌های اساسی مقابله با کنز پول است. قرض الحسنه با کاهش کنز پول و تزریق آن به اقتصاد، قدرت خرید را به افراد کم‌درآمد با میل نهایی به مصرف (MPC) بالا منتقل کرده و نه تنها جلوی رکود اقتصادی را می‌گیرد، بلکه منجر به افزایش شکوفایی اقتصادی می‌شود. اگر قرض الحسنه ناظر به اعطای وام‌های تولیدی باشد و به سرمایه‌گذاری‌های کوچک منجر شود، آثار مثبت‌تری را برای جامعه به همراه خواهد داشت. همچنین، قرض الحسنه با جلوگیری از افزایش تقاضا برای پول و کاهش عرضه پول واقعی در گردش، فضای لازم برای شکل‌گیری نرخ بهره پولی مثبت را از بین می‌برد.

مهم‌ترین معضل پیش روی قاعده فریدمن^۲، شکاف میان «ارزش استفاده‌ای» و «ارزش مبادله‌ای» پول و یا به بیانی دیگر، عدم برابری «بازده روی جریان پول»^۳ (قدرت خرید پول) و «بازده روی موجودی پول»^۴ بود (سسارانو^۵، ۱۹۹۸). چون قرض الحسنه، بازده روی پول را به صفر می‌رساند، با حذف نوسانات قدرت خرید پول، ارزش مبادله‌ای پول را با ارزش مصرفی آن برابر می‌کند. در نتیجه، قرض الحسنه از طریق حذف بازده بر ذخیره و جریان پول، محیطی را فراهم می‌آورد که در آن نرخ بهره پولی مثبت از بین می‌رود و رانت پولی را حذف می‌کند.

جمع‌بندی

از منظر این پژوهش و با ارجاع به نظریه عمومی کینز، نرخ بهره تجلی تاریخی و نظری رانت خالص است. در این مقاله نشان داده شد که بهره، برخلاف مدعای نظریه وجوه وام‌دانی، مکانیزم طبیعی تعادل بخش میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نیست؛ بلکه یک برساخت توافقی و نهادی است. بهره به‌عنوان یک «کف بازدهی ساختاری» عمل می‌کند؛ به این معنا که اگر بازده نهایی سرمایه (MEC) از نرخ بهره کمتر باشد، سرمایه‌گذاری مولد متوقف می‌شود. پیامد اقتصاد سیاسی این پدیده سه چیز است: کاهش تقاضای مؤثر، بروز بیکاری ساختاری و گسترش نابرابری. در واقع، تقاضای سوداگرانه برای پول، اقتصاد را در دام نقدینگی گرفتار کرده و تولید واقعی را به نفع سفته‌بازی مالی فلج می‌کند. راه‌حل پیشنهادی کینز «مرگ تدریجی رانت‌خواران» از طریق اتخاذ دائم «سیاست پول ارزان» و کاهش نرخ بهره به سمت صفر بود. این سیاست به معنای زوال تدریجی «درآمد بدون کار» است و قدرت چانه‌زنی سرمایه مالی را از بین می‌برد و اشتغال کامل را تضمین می‌کند. در این راستا کینز معتقد بود از آنجا که کاهش بهره به‌تنهایی ممکن است برای تحریک تقاضا کافی نباشد، دولت باید با «اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری» بدون الغای کامل مالکیت خصوصی، «حجم کل سرمایه‌گذاری» و «نرخ سود پایه» را به صورت نهادی هدایت و برنامه‌ریزی کند.

مقاله با رویکردی انتقادی، خوش‌بینی تاریخی کینز را در پرتو داده‌های تجربی توماس پیکتی به آزمون گذاشت. تحلیل‌ها نشان داد که در دهه‌های اخیر، نرخ بازده سرمایه همواره از نرخ رشد اقتصادی بیشتر بوده است. این نابرابری بنیادین، بقای طبقه رانت‌خوار

1. Tobin
2. Friedman Rule
3. Return on Money Flow
4. Return on Money Stock
5. Cesarano

را در عصر نئولیبرالیسم تضمین کرده است. از این رو، پژوهش نتیجه گرفت که اگرچه کینز در تشخیص سرشت رانتی بهره و در تبیین پول به‌عنوان «عامل رانت خالص» بینشی عمیق و راهگشا ارائه می‌کند، اما راه‌حل وی برای «مرگ تدریجی رانت‌خواران» در شرایط سرمایه‌داری مالی شده معاصر کافی نیست. پیکتی با هدف حل این مشکل، ابزارهای رادیکال‌تری از قبیل مالیات بر سرمایه، مالیات‌های تصاعدی به‌ویژه مالیات بر ارث جهت تعدیل انباشت ثروت و تقویت میل نهایی به مصرف، در کنار مداخله ساختاری در بازار زمین و مسکن پیشنهاد نمود تا بتوان استیلای رانت‌خواران را مهار نمود. نشان داده شد که این راه‌حل، بدون اصلاحات نهادی عمیق‌تر در ساختار اعتبار، دارایی و مشروعیت درآمدهای پولی، قادر به مهار بازتولید رانت نخواهد بود. پارادایم اسلامی، از طریق اصلاحات نهادی و حقوقی از قبیل تحریم ربا، تقبیح مشروعیت درآمد تضمین‌شده بدون کار و ریسک و تأکید بر مشارکت و پیوند تأمین مالی با فعالیت واقعی، می‌تواند چارچوبی نهادی برای بازآرایی ساختاری نظام مالی در جهت مهار رانت پولی و کاهش نابرابری فراهم آورد.

ملاحظات اخلاقی

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسنده اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت نموده است و این موضوع مورد تأیید وی است.

تعارض منافع

بنا بر اظهار نویسندگان این مقاله تعارض منافع ندارد.

سپاسگزاری

از داوران محترم به خاطر ارائه نظرهای ساختاری و علمی سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- دلالی اصفهانی، رحیم (۱۳۸۶). راهکارهای دستیابی به جامعه بدون ربا. مجموعه مقالات ارائه‌شده در چهارمین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- Aspromourgos, T. (2004). "The Functionless Investor": Keynes's euthanasia of the rentier revisited. In J. Lodewijks, *History and Political Economy* (pp. 217–235). Taylor & Francis.
- Cesarano, F. (1998). Providing for the optimum quantity of money. *Journal of Economic Studies*, 25(6), 441–449.
- Dallali Esfahani, R. (2007). Strategies for achieving a usury-free society. Proceedings of the 4th Biennial Conference on Islamic Economics. Tehran: Tarbiat Modares University. (in Persian)
- Deleplace, G. (2014). The Essentiality of Money in the Sraffa Papers. In R. Bellofiore & S. Carter (Eds.), *Towards a New Understanding of Sraffa* (pp. 139–166). Palgrave Macmillan UK. https://doi.org/10.1057/9781137034328_7
- Ferguson, T., & Johnson, R. (2013). When wolves cry 'wolf': Systemic financial crises and the myth of the Danaid Jar. In *Monetary Economies of Production* (pp. 73–98). Edward Elgar Publishing.
- Harvey, D. (2007). *A brief history of neoliberalism*. Oxford University Press, USA.
- Howson, S. (1993). *British monetary policy, 1945-51*. clarendon.
- Kaldor, N. (1955). Alternative theories of distribution. *The Review of Economic Studies*, 23(2), 83–100.
- Keynes, J. M. (1923). *A tract on monetary reform*. Cosimo Classics.
- Keynes, J. M. (1930a). *A Treatise on Money: Vol. I*. Macmillan.
- Keynes, J. M. (1930b). Economic Possibilities for Our Grandchildren. In J. M. Keynes, *Essays in Persuasion* (pp. 321–332). Palgrave Macmillan UK. https://doi.org/10.1007/978-1-349-59072-8_25

- Keynes, J. M. (1933). National self-sufficiency. *Studies: An Irish Quarterly Review*, 177–193.
- Keynes, J. M. (1936). *The general theory of employment, interest and money*. Harcourt, Brace & World.
- Keynes, J. M. (1937). Alternative theories of the rate of interest. *The Economic Journal*, 47(186), 241–252.
- Leeper, E. M., & Sims, C. A. (1991). Equilibria under ‘active’ and ‘passive’ monetary and fiscal policies. *Journal of Monetary Economics*, 27(1), 129–147.
- Meade, J. E. (1990). *The collected papers of James Meade* (D. E. Moggridge & S. Howson, Eds.). Unwin Hyman.
- Naito, A. (2016). Relevance of the Euthanasia of the Rentier Concept. 12th International Keynes Conference at Hitotsubashi University.
- Phelps, E. S. (1994). *Structural slumps: The modern equilibrium theory of unemployment, interest, and assets*. Harvard University Press.
- Phelps, E. S. (1995). The structuralist theory of employment. *The American Economic Review*, 85(2), 226–231.
- Piketty, T. (2014). *Capital in the Twenty-First Century*. Harvard University Press.
- Pivetti, M. (2000). Money endogeneity and monetary non-neutrality: A Sraffian perspective. In *Credit, interest rates and the open economy* (pp. 104–119). Edward Elgar Publishing.
- Skidelsky, R. (2000). *John Maynard Keynes: Fighting for Britain 1937-46* (Vol. 3). Macmillan London.
- Smithin, J. (1996). *Macroeconomic Policy and the Future of Capitalism: The Revenge of the Rentiers and the Threat to Prosperity*. Edward Elgar.
- Tobin, J. (1965). Money and economic growth. *Econometrica: Journal of the Econometric Society*, Oct. 671–684.